امام مهدي (عج) منجي اسلام (1(

دکتر ساشادين

ترجمه و نقد: دکتر سيد محمد تقي آيت اللهي

مقاله‌ حاضر ابتدا به‌ معرفي‌ كلي‌ اثر پرداخته‌ و مروري‌ نقادانه‌ بر محتواي‌ كتاب‌ دارد. سپس‌ روش‌شناسي‌ پژوهش‌ را به‌ تفصيل‌ ارائه‌ مي‌دهد. تحليل‌ رابطه‌ بين‌ حقايق‌ تاريخي‌ و ويژگيهاي‌ اعتقاد به‌ امام‌ مهدي(عج) آنچنانكه‌ خود با هر يك‌ از مفاهيم‌ منحصر به‌ فرد اجتماعي‌ و سياسي‌ همراه‌ شده، در اين‌ پژوهش‌ جنبه‌ محوري‌ داشته‌ است.

تمايز روش‌ شناسانه‌ بين‌ مطالعه‌ تاريخ‌ اعتقادات نه‌ خود اعتقادات، نكته‌ اساسي‌ در اين‌ اثر مي‌باشد اين‌ پژوهش‌ نخست‌ بنياد فرآيند تاريخي‌ مفهوم‌ مهدويت‌ در اسلام‌ را به‌ عنوان‌ حقيقت‌ مسلم‌ و ضروري‌ قرآني‌ در مورد عدالت‌ تغييرناپذير الهي‌ بنا مي‌سازد و دوم‌ مفهوم‌ يهودي‌ مسيحي‌ منجي‌ را استخراج‌ كرده‌ و بر جنبه‌هاي‌ منحصر به‌ فرد و جهاني‌ مهدويت(عج) در تجربه‌ تاريخي‌ مسلمانان‌ تأ‌كيد مي‌ورزد، جنبه‌هايي‌ كه‌ به‌ تلاش‌ و كشمكش‌ عده‌اي‌ از مسلمانان‌ اصيل‌ به‌ تشكيل‌ جامعه‌ سياسي‌ مذهبي‌ آرماني‌ مربوط‌ مي‌شود و نقش‌ رهبر هدايت‌ شده‌ الهي‌ مهدي‌ موعود(عج) در آن‌ جنبه‌ محوري‌ دارد.

و در تحليل‌ نهايي‌ بر زيست‌ پذيري‌ امامت‌ حضرت‌ مهدي(عج) در تشيع‌ اثني‌ عشري‌ تمركز مي‌يابد. استدلال‌ محوري‌ در اين‌ اثر بر اين‌ پايه‌ قرار دارد كه‌ چون‌ مهدي(عج) رسالت‌ تمام‌ پيامبران‌ گذشته‌ الهي‌ را به‌ انجام‌ مي‌رساند و پيروزي‌ نهايي‌ مكتب‌ حق‌ را در وعده‌ الهي‌ محقق‌ مي‌سازد اعتقاد به‌ او براي‌ شيعيان‌ جنبه‌ اساسي‌ مي‌يابد. نياز به‌ چنين‌ آئيني‌ هم‌ از شرايط‌ سياسي‌ كه‌ بر شيعيان‌ تحميل‌ شده‌ بود و از قدرت‌ كنار گذاشته‌ شده‌ بودند ناشي‌ مي‌شود و هم‌ از بنياد اعتقادي‌ آنان‌ به‌ طبيعت‌ مطلق‌ عدل‌ الهي‌ نشأ‌ت‌ مي‌گرفت، عدالتي‌ كه‌ در پيروزي‌ نهايي‌ عدالت‌ بر نيروهاي‌ اهريمني‌ تحقق‌ مي‌يابد و نور بر ظلمت‌ چيره‌ مي‌شود.

چكيدهِ‌ معرفي‌ و مروري‌ نقادانه‌ بر محتواي‌ كتاب‌

اين‌ كتاب‌ مطالعه‌ جامعي‌ در مورد يكي‌ از اساسي‌ترين‌ اركان‌ آئين‌ تشيع‌ و كار علمي‌ بسيار دقيقي‌ است‌ كه‌ پژوهشگري‌ دانشمند با آشنايي‌ زياد به‌ منابع‌ اصيل‌ آنرا انجام‌ داده،‌ و با حساسيت‌ و دقت‌ اميدهايي‌ كه‌ او و جامعه‌ تشيع‌ را در قرون‌ متمادي‌ از نظر معنوي‌ تغذيه‌ كرده‌ بحث‌ مي‌كند و نكته‌ در خور توجه‌ آن‌ كه‌ نويسنده‌ خود شيعهِ‌ معتقد اثني‌ عشري‌ است‌ و از منظر <خودي> اهميت‌ و اصالت‌ و جامعيت‌ اعتقاد به‌ مهدويت‌ را بررسي‌ كرده‌ و به‌ علاوه‌ از ديدگاه‌ بروني‌ <غيرخودي> اين‌ موضوع‌ را مورد مطالعه‌ قرار داده‌ تا ابعاد جهاني‌ <خودي‌ - غير خودي> را با شايستگي‌ بررسي‌ همه‌ جانبه‌ كند. مبحث‌ روش‌شناسي‌ كتاب‌ كه‌ جداگانه‌ به‌ عنوان‌ تكمله‌ آن‌ براي‌ مترجم‌ نوشته‌ ابعاد روش‌مند مطالعه‌ را تبيين‌ و تشريح‌ مي‌كند و قبل‌ از فصل‌ اول‌ ترجمه‌ شده‌ و در اختيار دين‌ پژوهان‌ قرار مي‌گيرد.

اين‌ كتاب‌ در پنج‌ فصل‌ به‌ بررسي‌ موشكافانه‌ جنبه‌هاي‌ عمده‌ مفهومي‌ و بسط‌ اعتقادات‌ و نقش‌ مهدي‌ منتظر(عج)، شخصيت‌ بي‌نظير نجات‌ بخش‌ در تشيع‌ اختصاص‌ دارد. دو فصل‌ اول‌ چارچوب‌ مفهومي‌ منجي‌ اسلام‌ را مورد بحث‌ و بررسي‌ قرار مي‌دهد. در فصل‌ اول، بحثي‌ كلي‌ را درباره‌ پديده‌ منجي‌ اسلامي‌ ارائه‌ مي‌نمايد و در فصل‌ دوم‌ القاب‌ و كنيه‌هاي‌ امام‌ دوازدهم‌ حضرت‌ مهدي(عج) را بحث‌ و بررسي‌ مي‌كند؛ كه‌ جنبه‌هاي‌ گوناگون‌ نقش‌ و مسئوليت‌ آن‌ حضرت‌ را باز مي‌تاباند در فصل‌ سوم‌ مسائل‌ كلامي‌ و فقهي‌ و مشكلات‌ مربوط‌ به‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم(عج) ارائه‌ مي‌گردد. بحث‌ مستوفا بيشتر در فصل‌ چهارم‌ تمركز يافته‌ است، كه‌ از متمايزترين‌ آئين‌ تشيع، يعني‌ امامت‌ بحث‌ مي‌كند و رابطه‌ آن‌ را با امام‌ دوازدهم(عج) تبيين‌ مي‌نمايد. در حالي‌ كه‌ فصل‌ قبلي‌ روايات‌ و احاديث‌ ولادت، نوباوگي‌ و غيبت‌ اسرارآميز امام‌ عصر(عج) را به‌ سبك‌ شرح‌ زندگاني‌ اولياء و قديسين‌ ارائه‌ مي‌دهد، اين‌ فصل‌ به‌ وظيفه‌ دشوار و پرالتهاب‌ علماء دين‌ در دوره‌ شكل‌گيري‌ تاريخ‌ تشيع‌ در قرون‌ چهارم‌ و پنجم‌ هجري‌ (دهم‌ و يازدهم‌ ميلادي) در پاسخگويي‌ به‌ بسياري‌ از تشكيكات‌ و ترديدات‌ و ناكامي‌هايي‌ كه‌ پيروان‌ معتقد به‌ امام‌ با آن‌ روبرو شده‌اند مي‌پردازد و به‌ تغذيه‌ فكري‌ و معنوي‌ آنها همت‌ مي‌گمارد. اين‌ مهم‌ با بناسازي‌ يك‌ نظام‌ جامع‌ از عقايد و مسئوليت‌هاي‌ امام‌ غائب(عج) و تشريح‌ وظائف‌ شيعيان‌ در دوران‌ غيبت‌ آن‌ حضرت‌ انجام‌ شد. فصل‌ آخر به‌ ظهور امام‌ مهدي(عج) اختصاص‌ يافته‌ است. اين‌ فصل‌ تصويري‌ از ظهور مقدس‌ امام‌ عصر(عج) را با روش‌ بررسي‌ زندگاني‌ اولياء خدا و قديسين‌ الهي‌ بررسي‌ مي‌كند و نه‌ با فضل‌ و دانشوري‌ كلامي‌ و فقهي‌ تا بذر اين‌ قداست‌ آرماني‌ را در انديشه‌ و قلوب‌ مؤ‌منان‌ راستين‌ بپاشد و اميد آنها را به‌ نظم‌ اجتماعي‌ بهتر تشفي‌ بخشد.

عصاره‌ تشيع‌ در آئين‌ نجات‌ بخشي‌ (منجي‌ اسلام) متجلي‌ است‌ و همين‌ ديدگاه‌ ظهور نجات‌ بخش‌ انتهاي‌ تاريخ‌ را ضروري‌ مي‌شمرد كه‌ به‌ صورت‌ مكتب‌ اعتراض‌ بنيادي‌ اجتماعي، در برابر هر خفقان‌ و سركوب‌ سياسي‌ قد برافراشته‌ و عرض‌ اندام‌ كرده‌ است. اين‌ ويژگي‌ اجتماعي، اعتقاد به‌ وجود مبارك‌ منجي‌ اسلام‌ حضرت‌ مهدي‌ موعود(عج) را به‌ صورت‌ پديده‌اي‌ بي‌نظير در تاريخ‌ اديان‌ مشخص‌ ساخته‌ است.

نويسنده‌ در آغاز، چنانكه‌ انتظار مي‌رود، به‌ وضوح‌ تداوم‌ ضروري‌ بين‌ حلقه‌هاي‌ نبوت‌ و امامت‌ را ارائه‌ نمي‌دهد. او نشان‌ مي‌دهد كه‌ طرح‌ مفهوم‌ مهدويت‌ بلافاصله‌ پس‌ از ارتحال‌ پيامبر اسلام‌ حضرت‌ محمد(ص) شروع‌ شده‌ بود. در اين‌ ديدگاه، اين‌ مفهوم‌ در آغاز واژه‌اي‌ سياسي‌ بوده‌ كه‌ در مورد حاكم‌ آرماني‌ كاربرد داشت. در عين‌ حال، در مورد اين‌ عقيده‌ مهم‌ با جزئيات‌ و تفصيل‌ سخن‌ نمي‌گويد و با دليل‌ و مدرك‌ به‌ اثبات‌ آن‌ نمي‌پردازد. بايد در نظر داشت‌ كه‌ از همان‌ آغاز واژه‌ مهدويت، حتي‌ زماني‌ كه‌ توسط‌ اشخاصي‌ چون‌ مختار يا خلفاي‌ عباسي‌ به‌ كار رفته، مفهوم‌ مقدس‌ نجات‌ بخشي‌ انتهاي‌ تاريخ‌ را به‌ ذهن‌ متبادر مي‌كرده‌ است. نويسنده‌ مي‌گويد: <غيبت‌ امام‌ دوازدهم(عج) در سال‌ 260 هجري‌ (873 ميلادي) مي‌تواند آغاز مؤ‌ثر تأ‌كيد بر كاربرد واژه‌ مهدي(عج) باشد تا رهبر انتهاي‌ تاريخ‌ را مشخص‌ نمايد و نه‌ فقط‌ او را رهبر حقيقي‌ اسلام‌ بداند.>

نويسنده‌ در ابراز نظريه‌ خود گامي‌ پيش‌ مي‌نهد و به‌ اين‌ ترتيب‌ تكامل‌ تدريجي‌ واژه‌هاي‌ قائم، صاحب‌ الامر، حجت‌ و مهدي‌ را مطرح‌ مي‌سازد و بسط‌ تدريجي‌ اعتقاد به‌ يك‌ حاكم‌ سياسي‌ آرماني‌ را به‌ يك‌ شخصيت‌ بي‌ همتاي‌ نجات‌ بخش‌ انتهاي‌ تاريخ‌ مشخص‌ مي‌نمايد. در حقيقت، تمام‌ اين‌ القاب‌ از همان‌ آغاز هم‌ به‌ انتهاي‌ تاريخ‌ معطوف‌ بوده‌ است. قائم‌ كسي‌ است‌ كه‌ با شمشير قيام‌ مي‌كند؛ صاحب‌ الامر صاحب‌ قدرت‌ بوده‌ و قائم‌ به‌ قدرت‌ سياسي‌ است‌ و مهدي‌ كسي‌ است‌ كه‌ به‌ درستي‌ هدايت‌ شده‌ و جامعه‌ بشري‌ را هم‌ از نظر سياسي‌ و هم‌ از جنبه‌ مذهبي‌ هدايت‌ مي‌كند و قدرت‌ اداره‌ امور جهان‌ را هم‌ از جنبه‌ دنيايي‌ و هم‌ ديني‌ در اختيار دارد، كه‌ در انتهاي‌ تاريخ‌ وظيفه‌ نجات‌ بخشي‌ خود را به‌ كمال‌ و تمام‌ به‌ انجام‌ مي‌رساند. اين‌ امام‌ با تمام‌ اين‌ وظايف‌ و مسئوليت‌ها حجت‌ و دليل‌ الهي‌ بر همه‌ انسان‌هاي‌ روي‌ زمين‌ است.

بحث‌ فصل‌ سوم‌ در مورد غيبت‌ امام‌ دوازدهم‌ بسيار روشنگرانه‌ است. مراحل‌ تاريخ‌ تفكر شيعه‌ اماميه‌ و ديانت‌ آنها در چارچوب‌ قدرت‌ مطلق‌ سياسي‌ و معنوي‌ امام‌ عصر(عج) در پس‌ پرده‌ غيبت‌ بسط‌ يافت‌ و نويسنده‌ به‌ وضوح‌ خط‌ مشي‌ اين‌ مراحل‌ را ترسيم‌ مي‌كند.

مباحث‌ فصل‌ چهارم‌ از جنبه‌هاي‌ فقهي‌ و كلامي‌ امامت‌ امام‌ دوازدهم(عج) بسيار مفيد و ارزشمند و روشنگرانه‌ است. درباره‌ اين‌ موضوع‌ با اين‌ وضوح‌ و جامعيت‌ مطالب‌ كمي‌ نگارش‌ يافته‌ و منتشر شده‌ است. در عين‌ حال، بايد بر اين‌ نكته‌ همان‌ گونه‌ كه‌ نويسنده‌ هم‌ اظهار داشته‌ تأ‌كيد كرد كه‌ تمايز آشكاري‌ در زمان‌ و تخصص‌ بين‌ محدثين‌ و متكلمين‌ وجود داشته‌ است، اكثر علماء شيعي‌ هم‌ متكلم‌ و هم‌ محدث‌ بوده‌اند. مطمئناً در تأ‌كيد از حديث‌ به‌ كلام‌ تغييري‌ به‌ وجود آمد و اين‌ حركت‌ در مقياس‌ گسترده‌ انجام‌ گرفت‌ و به‌ بسط‌ بعدي‌ كلام‌ شيعي‌ به‌ عنوان‌ يك‌ نظام‌ متمايز علمي‌ انجاميد.

فصل‌ پنجم‌ به‌ رجعت‌ امام‌ منجي‌ اختصاص‌ دارد. از همان‌ آغاز رجعت‌ امام‌ مهدي(عج) جزء لايتجزاي‌ آئين‌ غيبت‌ به‌ شمار آمد و نقش‌ نجات‌ بخشي‌ امام(عج) در بازگشت‌ آن‌ حضرت‌ مورد تأ‌كيد قرار گرفت. اين‌ فصل‌ در تبيين‌ آئين‌ رجعت، بازگشت‌ گروهي‌ از شيعيان‌ وفادار امام‌ را به‌ اين‌ جهان‌ پس‌ از مرگشان‌ و پيش‌ از رستاخيز و قبل‌ يا بعد و يا در روزگار حكومت‌ قائم‌ آل‌ محمد(ص) بررسي‌ مي‌كند و وظيفه‌ اصلي‌ رجعت‌ را چنين‌ بيان‌ مي‌دارد كه‌ معتقدان‌ به‌ امامت‌ موعود جهاني‌ زندگي‌ در حكومت‌ امام‌ معصوم‌ را تجربه‌ كنند و انتقام‌گيري‌ از دشمنان‌ اهل‌ البيت(ع) را ببينند. اين‌ فصل‌ با دقتي‌ روشنگرانه‌ به‌ سؤ‌الات‌ اساسي‌ رجعت‌ پاسخ‌ داده‌ و اين‌ آئين‌ را مورد مداقه‌ علمي‌ قرار مي‌دهد و قيام‌ مهدي(عج) و جايگاه‌ آن‌ را در اين‌ رابطه‌ در استقرار و حاكميت‌ دولت‌ مهدي‌ موعود(عج) در متون‌ اصلي‌ موشكافي‌ مي‌كند.

آخرين‌ بخش‌ كتاب‌ به‌ نتيجه‌گيري‌ مباحث‌ پيشين‌ درباره‌ منجي‌ اسلامي‌ مي‌پردازد. ضميمه‌ كتاب‌ هم‌ به‌ ويژگيهاي‌ امامت‌ و امام‌ پرداخته‌ و با كتابنامه‌ جامعي‌ پايان‌ مي‌يابد.

اين‌ نقد جزئي‌ ارزش‌ گذاري‌ بر كار علمي‌ ارزشمندي‌ است‌ كه‌ نويسنده‌اي‌ معتقد با روشي‌ علمي‌ همت‌ بدان‌ گمارده‌ و اين‌ معني‌ را در پي‌ دارد كه‌ بايد بيشتر تمركز دقيق‌ را بر مقدمه‌ بسيار عالي‌ اين‌ كتاب، كه‌ تاريخ‌ تفكر و ديانت‌ شيعي‌ را فراهم‌ مي‌سازد، گذاشت. به‌ طور كلي، اين‌ مطالعه‌ كم‌ نظير است‌ و سهم‌ شاياني‌ را در زمينه‌ تفكر و ديانت‌ اسلامي، كه‌ از ديرباز در غرب‌ مورد غفلت‌ قرار گرفته‌ است، به‌ خود اختصاص‌ مي‌دهد. در خاتمه، ذكر اين‌ نكته‌ ضروري‌ است‌ كه‌ كتاب‌ در سطح‌ دانشگاهي‌ نگارش‌ يافته‌ و هم‌ مي‌تواند به‌ صورت‌ كتابي‌ درسي‌ و هم‌ كتاب‌ مرجع‌ مورد استفاده‌ كساني‌ كه‌ از حداقل‌ سطح‌ متوسط‌ حوزوي‌ و دانشگاهي‌ برخوردارند قرار گيرد، هم‌چنين‌ ساير دين‌ پژوهان‌ انديشمند را مفيد فايده‌ مي‌افتد.

مقدمه‌

حدود ربع‌ قرن‌ از زمان‌ انجام‌ پژوهشي‌ كه‌ در مورد بسط‌ اعتقاد به‌ مهدويت‌ در تشيع‌ اثني‌ عشري‌ به‌ عنوان‌ <منجي‌ اسلام> انجام‌ شده‌ مي‌گذرد. از زمان‌ انتشار اين‌ اثر توجه‌ مجامع‌ دانشگاهي‌ و هم‌ جامعه‌ شيعيان‌ اثني‌ عشري‌ بدان‌ جلب‌ شده‌ است. در حالي‌ كه‌ به‌ عنوان‌ عضو فعالي‌ از جامعه‌ تشيع‌ اهميت‌ بحث‌ و بررسي‌ علمي‌ اين‌ كتاب‌ را تصديق‌ مي‌كنم، اما شايسته‌ است‌ تا واكنش‌ دانشمندان‌ و فرهيختگان‌ اسلامي‌ را مورد توجه‌ قرار دهم‌ و به‌ منظور اعتماد سازي‌ اين‌ پژوهش‌ در فضاي‌ حساس‌ اعتقادات‌ ديني‌ام‌ توضيحات‌ ضروري‌ را در مورد روش‌شناسي‌ موضوع‌ ارائه‌ دهم.

واكنش‌ دانشمندان‌ و اساتيد مطالعات‌ اسلامي، هم‌ در خاورميانه‌ و هم‌ در غرب‌ جدي‌ بوده‌ و گاهي‌ بسيار جذاب‌ و تعهدآور كه‌ البته‌ به‌ خاطر ماهيت‌ و اهميت‌ اين‌ پژوهش‌ در جامعه‌ غربي‌ است. اين‌ تحقيق‌ بحث‌ ساختارهاي‌ ديني‌ و تاريخي‌ را تلفيق‌ مي‌كند و تاريخ‌ اعتقاد اسلامي‌ به‌ بازگشت‌ نظم‌ عمومي‌ آرماني‌ جهاني‌ را از مسير نوعي‌ مداخله‌ الهي‌ در تاريخ‌ انساني‌ بسط‌ مي‌دهد و همزمان‌ به‌ كاوش‌ در برداشت‌ و تبيين‌ آن‌ مي‌پردازد و اين‌ موضوع‌ را پي‌ مي‌گيرد كه‌ چرا در نقطه‌اي‌ از تاريخ‌ تشيع‌ اين‌ اعتقاد بسط‌ يافت‌ و به‌ اعتدال‌ رسيد تا به‌ نياز حياتي‌ جامعه‌ تشيع‌ پاسخ‌ دهد.

اين‌ تحقيق‌ بر مبناي‌ فهم‌ روش‌شناسي‌ قرار دارد كه‌ هيچ‌ متني‌ يا موضوعي‌ وجود ندارد مگر آنكه‌ زمينه‌ آن‌ فراهم‌ شده‌ باشد. به‌ عبارت‌ ديگر، هيچ‌ مطالعه‌اي‌ را در هيچ‌ موضوع‌ خاصي‌ نمي‌توان‌ درك‌ كرد، مگر آنكه‌ زمينه‌ تحقيق‌ و دلائل‌ انجام‌ آن‌ پژوهش‌ توسط‌ پژوهشگر ارائه‌ گردد. به‌ علاوه، با توجه‌ به‌ ماهيت‌ موضوع، هر سند مكتوبي‌ بازتابي‌ از انديشه‌ها و سنجش‌هاي‌ فكري‌ دانشمندي‌ است‌ كه‌ فعالانه‌ درگير پاسخ‌ به‌ فضاي‌ معاصر اجتماعي‌ - سياسي‌ - مذهبي‌ بوده‌ است. در حقيقت، توجه‌ به‌ وجود اعتقاد به‌ مهدي(عج) در شكل‌ ابتدايي‌ آن‌ در آثار شيعيان‌ نخستين‌ و پيش‌ از آنكه‌ در شكل‌ سازمان‌ يافته‌ و روشمند و منظم‌ آئيني‌ در دوره‌ كلاسيك‌ تفكر مذهبي‌ تشيع‌ قرون‌ سوم‌ تا ششم‌ هجري‌ (قرون‌ نهم‌ تا دوازدهم‌ ميلادي) ارائه‌ گردد، پژوهشگر را توان‌ مي‌دهد تا بسط‌ تاريخي‌ زماني‌ و تقويمي‌ اين‌ آئين‌ را دنبال‌ كند. بايد محتواي‌ تاريخي‌ متغير كلمات‌ ارزشي‌ عدالت، قسط، معروف‌ و غيره‌ را بررسي‌ كرد كه‌ تفاو‌تهاي‌ موقعيت‌هاي‌ تاريخي‌ را نشان‌ مي‌دهد و بر تفسير آنها تأ‌ثير مي‌گذارد. بر عكس، تصوير ما از شرايط‌ تاريخي‌ از ارزشهايمان‌ كه‌ از آن‌ طريق‌ محيطمان‌ را درك‌ مي‌كنيم‌ الگو پذيرفته‌ است.

اجازه‌ دهيد تا اين‌ مشاهده‌ روش‌ شناسانه‌ را با مراجعه‌ به‌ سه‌ بحث‌ اساسي‌ بين‌ اشعريون‌ (مكتب‌ كلامي‌ تسنن‌ كه‌ مدعي‌ است‌ تمام‌ اعمال‌ بشر از پيش، از سوي‌ خدا تعيين‌ گرديده‌ است)، معتزله‌ (مكتب‌ كلامي‌ تسنن‌ كه‌ بر خلاف‌ اشعريون‌ از آزادي‌ اراده‌ انساني‌ حمايت‌ مي‌كند) و اماميه‌ (مكتب‌ تشيع‌ اثني‌ عشري) در سه‌ موضوع‌ اصول‌ دين: عدل‌ الهي، ضرورت‌ كلامي‌ نبوت‌ و تداوم‌ آن‌ از طريق‌ آئين‌ امامت‌ را نشان‌ دهم. اين‌ سه‌ آئين‌ تنها زماني‌ قابل‌ درك‌ مي‌شود كه‌ تعامل‌ بين‌ حقيقت‌ تاريخي‌ استدلال‌ اهل‌ سنت‌ در مورد قدرت‌ مطلق‌ سياسي‌ حاكم‌ (سلطان) و ارزش‌ قرآني‌ اطاعت‌ از ولي‌ امر متعهد به‌ موازين‌ اخلاق‌ و قانون‌ دين‌ را بپذيريم. معتزله‌ و اماميه‌ بر قدرت‌ متعهد به‌ مذهب‌ و اخلاق‌ تأ‌كيد دارند و چنين‌ قدرت‌ قانونمندي‌ مي‌تواند مشروعيت‌ داشته‌ و اطاعت‌ مردمي‌ را طلب‌ كند و بر عدالت‌ الهي‌ به‌ صورت‌ يك‌ صفت‌ اخلاقي‌ ضروري‌ عمل‌ خدا تأ‌كيد مي‌ورزند.

خدا هرگز هيچ‌ عمل‌ بيهوده‌اي‌ انجام‌ نمي‌دهد و اعمال‌ الهي‌ با اصول‌ معنويت‌ همراه‌ بوده‌ و پيروي‌ انسان‌ از آن‌ را ضروري‌ دانسته‌ است. در مقابل، اشعريون‌ چنين‌ الزام‌ اخلاقي‌ را تجاوز به‌ قدرت‌ نامحدود الهي‌ بر بشر تلقي‌ مي‌كنند و همين‌ امر را به‌ حاكميت‌ بشري‌ داده‌ و دليلي‌ بر قدرت‌ مطلق‌ حاكم‌ بر جامعه‌ مي‌دانند. آنچه‌ بدان‌ نياز داريم‌ اين‌ است‌ كه‌ مفاهيم‌ فكري، سياسي‌ و ديني‌ متكلمان‌ شيعه‌ نظير ابن‌ بابويه‌ و شيخ‌ مفيد را كشف‌ كنيم. اين‌ متكلمان‌ بلند مرتبه‌ با تشكيك‌هاي‌ تعقلي‌ معتزله‌ و نقدهاي‌ اشعريه‌ مواجه‌ بوده‌اند و پاسخ‌هاي‌ كلامي‌ خود را به‌ صورت‌ ردّيه‌ بر آراء آنان‌ نوشته‌اند.

به‌ همين‌ نحو، تحليل‌ رابطه‌ بين‌ حقايق‌ تاريخي‌ و ويژگي‌هاي‌ اعتقاد به‌ مهدي(عج) آن‌چنان‌كه‌ خود با هر يك‌ از مفاهيم‌ منحصر به‌ فرد اجتماعي‌ و سياسي‌ همراه‌ شده، در اين‌ پژوهش‌ جنبه‌ محوري‌ داشته‌ است. به‌ علاوه، اين‌ روش‌ بر فرض‌ ديگري‌ هم‌ استوار است‌ كه‌ بر اساس‌ آن‌ عملكرد شرايط‌ اجتماعي‌ و سياسي‌ انساني‌ كليدهاي‌ مهم‌ فهم‌ و تبيين‌ ارائه‌ تفصيلي‌ و تدريجي‌ اعتقادات‌ توسط‌ علماي‌ برجسته‌ در دوره‌هاي‌ مختلف‌ تاريخي‌ بوده‌اند. از اين‌ مهمتر، چنين‌ روشي‌ را مي‌توان‌ منحصراً بر حقايق‌ تاريخي‌ عيني‌ تعيين‌ كننده‌ كه‌ در تاريخ‌ دوره‌هاي‌ خاص‌ ضبط‌ شده‌ (مانند دوره‌هاي‌ امويان، عباسيان‌ و غيره) اعمال‌ كرد. از اين‌رو، براي‌ آنكه‌ تاريخ‌ اعتقاد به‌ مهدويت‌ را از دوره‌اي‌ به‌ دوره‌ ديگر بازسازي‌ كنيم‌ بايد مبناي‌ پژوهشي‌ را بر اساس‌ تاريخ‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ مشهور دوره‌ كلاسيك‌ اسلامي‌ قرار دهيم‌ و اين‌ مهم‌ به‌ تبيين‌ رابطه‌ گفتماني‌ بين‌ حوادث‌ تاريخي‌ و مجموعه‌اي‌ از آئين‌هايي‌ كه‌ در آثار كلامي‌ مورد بحث‌ قرار گرفته‌اند (كه‌ هم‌ كلام‌ اعتقادات‌ و هم‌ احاديث‌ و اخبار را بحث‌ كند) نياز دارد. به‌ منظور اطمينان، از اين‌ شيوه‌ استمداد جستم، چنانكه‌ در ساير مواضع‌ چالش‌ آفرين‌ هم‌ از اعتقادات‌ ديني‌ام‌ كه‌ از تعاليم‌ قرآني‌ درباره‌ هدايت‌ الهي‌ از مسير سنت‌ ديني‌ عمل‌ مي‌شود ياري‌ طلبيدم‌ و درباره‌ حقيقت‌ هدف‌ دين‌ در زندگي‌ انساني‌ و راهي‌ كه‌ خدا براي‌ هدايت‌ انساني‌ از مجراي‌ رهبري‌ ديني‌ نهادينه‌ شده‌ الهي‌ پيامبر(ص) و امامان‌ بر حق(ع) تعيين‌ مي‌كند متقاعد شدم.

علاوه‌ بر آن‌ عقلانيت‌ را هديه‌اي‌ الهي‌ به‌ عنوان‌ منبع‌ اوليه‌ هدايت‌ انساني‌ ديدم. در عين‌ حال، نمي‌توان‌ قانع‌ شد كه‌ عقل‌ تنها بتواند اعتقادات‌ درون‌ قلوب‌ مؤ‌منان‌ كه‌ آنرا فرمان‌ جاويدان‌ الهي‌ مي‌نگرند را تحليل‌ كند. بيشتر پژوهش‌هاي‌ علمي‌ جديد، آنچنانكه‌ بررسي‌ كرده‌ام، توسط‌ افراد متجددي‌ صورت‌ گرفته‌ كه‌ در تفكر نسبيت‌ گرائي‌ عميق‌ و محض‌ غوطه‌ورند و توان‌ ايمان‌ را در تعقل‌ به‌ يادگيري‌ از <آنچه‌ كار مي‌كند> بر مجموعه‌ وسيع‌ حوادث‌ تاريخي‌ غيراساسي‌ مي‌شمرند.

اين‌ تمايز روش‌ شناسانه‌ بين‌ مطالعه‌ تاريخ‌ اعتقادات، نه‌ خود اعتقادات، نكته‌ اساسي‌ در اين‌ اثر كه‌ درباره‌ منجي‌ اسلام‌ نوشته‌ شده‌ مي‌باشد. مهم‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ تمايز اساسي‌ را به‌ ذهن‌ بسپاريم، چرا كه‌ نحوه‌ بررسي‌ را از موضوع‌ به‌ صورت‌ يك‌ پژوهشگر و نه‌ يك‌ مؤ‌من‌ معتقد تبيين‌ مي‌كند. به‌ عبارت‌ ديگر، انجام‌ اين‌ پژوهش‌ بدين‌ منظور صورت گرفته‌ تا تفسير محتملي‌ را از كيفيت‌ يك‌ جامعه‌ مذهبي‌ (شيعيان) ارائه‌ دهد. اين‌ جامعه‌ تحت‌ نظام‌ واقعي‌ سياسي،‌ اجتماعي‌ مي‌زيسته‌اند و از اعتقاداتي‌ خاص‌ پشتيباني‌ مي‌نموده‌اند كه‌ اين‌ اعتقادات‌ نقش‌ محوري‌ در ايمان‌ آنها داشته‌ است. در نظر داشتن‌ اين‌ تمايز بين‌ روش‌ انسان‌ معتقد در ايمان‌ او و يك‌ پژوهشگر معتقد در دستيابي‌ به‌ راههايي‌ براي‌ تبيين‌ چنين‌ عقيده‌اي‌ به‌ حل‌ و فصل‌ تنش‌ ايجاد شده‌ كمك‌ خواهد كرد. تنشي‌ كه‌ برخي‌ از شيعيان‌ مرا به‌ سازشكاري‌ در تماميت‌ اعتقاداتم‌ به‌ اصول‌ دين‌ و از جمله‌ اعتقاد به‌ امامت‌ دوازده‌ امام‌ بر حق‌ منصوص‌ الهي‌ متهم‌ ساخته‌اند.

گرچه‌ هيچ‌ ايماني‌ نمي‌تواند بدون‌ تعهد به‌ حيات‌ خود ادامه‌ دهد، اما در فرهنگ‌ مادي‌ غربي‌ مدرن‌ كه‌ با زبان‌ روانشناسي‌ بيان‌ مي‌شود نقش‌ اساسي‌ تعهد را امري‌ ذهني‌ مي‌داند. بنابراين، غالباً واژه‌ ايمان‌ تنها براي‌ عمل‌ باور داشت‌ به‌ كار مي‌رود و خدا، كه‌ هدف‌ ايمان‌ است‌ را بي‌ربط‌ تلقي‌ مي‌كند، گويا باور است‌ كه‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد، نه‌ آنچه‌ كه‌ شخص‌ باور مي‌كند. بنابه‌ اين‌ ديدگاه، ايمان، جنبه‌ خود تصديقي‌ دارد و به‌ هيچ‌ عنوان‌ قابل‌ بررسي، اصلاح، بحث‌ و استدلال‌ نيست‌ و جايگاه‌ آن‌ تنها در تخيلات‌ معتقد يا جهان‌ محدود و محفوظ‌ جامعه‌ ديني‌ است‌ و لاغير. در مقابل، عصاره‌ ايمان‌ سئوالي‌ است‌ كه‌ شخص‌ را به‌ يقين‌ مي‌رساند. به‌ نظر مي‌رسد <ايمان‌ قوي> چيزي‌ فراتر از يقين‌ باشد.

در ايمان‌ قوي‌ مؤ‌من‌ به‌ ارزشيابي‌ متفكرانه‌ اعتقاد و دفاع‌ از اعتقادات‌ ديني‌ غالباً با تفكر زياد و محنت‌زا مي‌پردازد و تنها وفاداري‌ و تبعيت‌ بي‌استدلال‌ را ندارد بلكه‌ بر پايه‌ معرفت‌ و بصيرت‌ عميق‌ انديشمندانه‌ ايمان‌ خود را استوار مي‌سازد.در عين‌ حال، چنانكه‌ تجربه‌ روزمره‌ نيز به‌ ما مي‌آموزد، كاملاً ممكن‌ است‌ تا ايمان‌ به‌ مفاهيم‌ غلط‌ يا اوهام‌ هم‌ وجود داشته‌ باشد. ايمان‌ به‌ همان‌ اندازه‌ موضوع‌ آن‌ خوب‌ است. اگر موضوع‌ ايمان‌ ما درست‌ باشد (مانند قرآن)، آنگاه‌ اعتماد بدان‌ معقول‌ است. اگر نه، ديگر شايسته‌ نيست‌ بدان‌ اعتماد ورزيم. نفس‌ باور داشت‌ دلالت‌ بر تقوي‌ ندارد. بنا به‌ تعاليم‌ بلند امامان‌ معصوم(ع)، عقل‌ يكي‌ از مؤ‌لفه‌هاي‌ اساسي‌ ايمان‌ است.

ايمان‌ و عقل‌ با هم‌ ارتباط‌ دارند و عقل‌ انسان‌ را در دستيابي‌ به‌ آنچه‌ بايد باور داشت‌ را ياري‌ مي‌دهد. وقتي‌ كه‌ انديشه‌ به‌ خدا ايمان‌ آورد اطمينان‌ قلبي‌ به‌ وجود مي‌آيد و عقل‌ در اين‌ راستا چون‌ ديده‌باني‌ صلح‌جو نقش‌ آفريني‌ مي‌كند. از نظر امام‌ جعفر صادق(ع) همانند ساير امامان‌ معصوم(ع)، ايمان‌ يك‌ احساس‌ يا نگرش‌ ذهني‌ نيست، بلكه‌ عقيده‌اي‌ عقلاني‌ است‌ كه‌ امنيت‌ ذهني‌ و كمال‌ انساني‌ را به‌ وجود مي‌آورد. از اين‌ رو، آن‌ حضرت‌ چنين‌ مي‌فرمايند:

<كسي‌ كه‌ آگاهانه‌ ايمان‌ مي‌آورد در آن‌ استوار مي‌ماند و ايمان‌اش‌ براي‌ او سودمند است. [از طرف‌ ديگر]. كسي‌ كه‌ ناآگاهانه‌ ايمان‌ مي‌آورد، به‌ همان‌ طريقي‌ كه‌ وارد (حوزه‌ ايمان) شده‌ خارج‌ مي‌گردد>1

اعم‌ از اينكه‌ درباره‌ ايمان‌ در انسان‌ها يا اعتقاد به‌ خدا سخن‌ گوئيم، اين‌ نكته‌ را بايد در نظر گيريم‌ كه‌ از نظر امامان‌ معصوم(ع) ايمان‌ جنبه‌ خود تصديقي‌ ندارد بلكه‌ ضروري‌ است‌ تا در تصديق‌ ايمان‌ از عقل‌ يا وحي‌ ياري‌ جُست. به‌ علاوه، آن‌ بزرگواران‌ نظريه‌ اعتقاد براي‌ اعتقاد را مردود دانسته‌ زيرا اعتقاد به‌ چيز غلط‌ يا نادرست، چنانكه‌ قرآن‌ هم‌ گاهي‌ يادآوري‌ مي‌كند، تحسين‌ برانگيز نبوده‌ بلكه‌ جنبه‌ احمقانه‌ دارد و به‌ اعتماد به‌ شخص‌ درغگوي‌ اصلاح‌ناپذير مي‌ماند.

ترديدي‌ وجود ندارد كه‌ يكي‌ از علل‌ جدائي‌ ايمان‌ از عقل‌ اين‌ بوده‌ است‌ كه‌ بر نگرش‌ فرد معتقد تأ‌كيد گردد و نه‌ حقيقت‌ چيزي‌ كه‌ بايد باور نمود تا آسانتر بتوان‌ تفاوت‌ها را تحمل‌ كرد و با هم‌ زندگي‌ مسالمت‌آميز و هماهنگي‌ داشت. در دنيايي‌ كه‌ مذاهب‌ گوناگون‌ و فراواني‌ وجود دارد صلح‌ كلي‌ مكان‌ امني‌ را براي‌ معتقدان‌ به‌ مذاهب‌ مختلف‌ پديد مي‌آورد تا ايمان‌ خود را بي‌ آنكه‌ با مانع‌ خارجي‌ مواجه‌ گردد تمرين‌ كنند.

باز هم‌ بايد گفت‌ كه‌ اين‌ شكل‌ صلح‌ كلي‌ بهائي‌ دارد. با تسليم‌ به‌ جنبه‌ ذهني‌ ايمان، مؤ‌منان‌ به‌ يك‌ مذهب‌ ايمان‌ خود را غير عمدي‌ از ويژگي‌ تشخيصي‌ آن‌ (يعني‌ <ورود آگاهانه‌ به‌ حوزه‌ ايمان> چنانكه‌ حضرت‌ امام‌ صادق(ع) در حديث‌ فوق‌ الذكر بيان‌ فرموده‌اند) تهي‌ مي‌سازند. وقتي‌ كه‌ موضوع‌ ايمان‌ در عمل‌ باور داشت‌ جنبه‌ ثانوي‌ پيدا كند، ديگر مطالعه‌ اصول‌ دين‌ (كلام) ابزاري‌ مي‌شود تا هويت‌ يك‌ جامعه‌ خاص‌ را احراز نمايد. از اين‌ رو، الهيات‌ و كلام‌ تنها مي‌تواند از آنچه‌ در يك‌ جامعه‌ خاص‌ كار مي‌كند سخن‌ گويد و ديگر نمي‌تواند در مورد حقيقت، ادعا و مطالبه‌اي‌ داشته‌ باشد. البته، اين‌ مغاير با ديدگاهي‌ است‌ كه‌ علماي‌ دين‌ از آن‌ پشتيباني‌ مي‌كنند و هدف‌ الهيات‌ را فهم‌ و درك‌ ذات‌ باري‌ و اهداف‌ الهي‌ براي‌ انسان‌ تلقي‌ مي‌نمايند.

در اينجا هدف‌ آن‌ نيست‌ تا به‌ تفصيل‌ به‌ جزئيات‌ ايمان‌ و عقل‌ بپردازيم‌ يا مسأ‌له‌ مطالعات‌ كلامي‌ را در جامعه‌ اسلامي‌ به‌ طور عام‌ و يا جامعه‌ تشيع‌ به‌ طور خاص‌ شرح‌ دهيم. با ذكر اين‌ مشاهدات‌ و نظريات‌ سخن‌ آغاز شد تا حديث‌ موثق‌ (اعم‌ از آنكه‌ توثيق‌ به‌ شخص‌ مورد اعتماد يا مأ‌خذ قابل‌ اعتمادي‌ بر گردد) مورد بحث‌ قرار گيرد و خردمندي‌ بصيرت‌هاي‌ عميق‌ تعقلي‌ از گذشته‌ تا حال‌ را تعالي‌ بخشد. تا متفكري‌ از محدوديت‌هاي‌ اعتقادات‌ و نهادهاي‌ سنتي‌ آزاد نشود، نمي‌تواند با روحيه‌اي‌ آزاد منشانه‌ كه‌ او را به‌ حقيقت‌ رهنمون‌ سازد هدايت‌ گردد. تنها زماني‌ يك‌ دانشمند پژوهشگر مي‌تواند اثر علمي‌ و تحقيقي‌ خود را به‌ درستي‌ هدايت‌ كند كه‌ خود را از مطالبات‌ سنتي‌ جدا ساخته‌ و از محدوديت‌هاي‌ خارجي‌ مستقل‌ كرده‌ باشد.

باز بودن‌ متفكران‌ مسلمان‌ در تحقيق‌ در مورد يك‌ مطالعه‌ تشخيصي‌ با تماميت‌ آن‌ مي‌تواند به‌ سطح‌ قابل‌ توجهي‌ از اعتماد در تعقل‌ و سنت‌ اسلامي‌ بيانجامد. حقيقت‌ يكي‌ است‌ و اگر علماي‌ مسلمان‌ با ديگران‌ در تحرّي‌ حقيقت‌ بكوشند، نتايج‌ آن‌ براي‌ اسلام‌ سودمند خواهد بود. انديشه‌ اسلامي، با تشويق‌ و هدايت‌ مستمر امامان‌ معصوم(ع) هميشه‌ يك‌ اقدام‌ بزرگ‌ عقلاني‌ و نقادي‌ بوده‌ است، و به‌ بهترين‌ نحو ممكن‌ از حكمت‌ عالم‌ وجود در قداست‌ ايمان‌ استقبال‌ كرده‌ است.

در عين‌ حال، متفكران‌ مسلمان‌ بايد به‌ اين‌ حقيقت‌ اعتراف‌ كنند كه‌ آنان‌ حاملان‌ سنت‌ مقدسي‌ هستند كه‌ نخست‌ در كلام‌ وحي‌ (قرآن) بيان‌ گرديده‌ و سپس‌ در معرض‌ بررسي‌ نقادانه‌ قرار گرفته‌ و از نقادي‌ها نهراسيده‌ و از آن‌ دفاع‌ شده، در زندگي‌ مردان‌ و زنان‌ بي‌شماري‌ آزمون‌ گرديده‌ و جزئيات‌ آن‌ به‌ تفصيل‌ در شكل‌ها و مجموعه‌هاي‌ اجتماعي‌ و فرهنگي‌ بيان‌ گرديده‌ است. از اين‌ رو، اصرار آن‌ دسته‌ از عالمان‌ متجددي‌ كه‌ تصور مي‌كنند تعقل‌ را بايد خارج‌ از سنت‌ جستجو كرد و آن‌ را از سنت‌ آزاد ساخت‌ جاي‌ ترديد دارد و حيرت‌ زاست. روشنفكري‌ بدين‌ معني‌ نيست‌ كه‌ پاي‌ بندي‌ به‌ سنت‌ خاص‌ را رها كنيم‌ يا از جامعه‌اي‌ مذهبي‌ جدا شويم. در حقيقت، تعقل‌ را بايد در درون‌ يك‌ چيز و نه‌ خارج‌ از آن‌ چيز يافت.

در نتيجه، لازم‌ مي‌آيد تا مفاهيم‌ سنتي‌ را به‌ صورت‌ مخلوقات‌ تاريخ‌ بررسي‌ كنيم؛ مخلوقاتي‌ كه‌ به‌ وجود آمده‌اند، قالب‌ گرفته‌اند و گاهي‌ از پيچيدگي‌ به‌ روابط‌ انعطاف‌پذير در ديگر مفاهيم‌ و اختصاصات‌ وجود انساني‌ تبديل‌ يافته‌اند. حيات‌ مفاهيم‌ سنتي‌ به‌ صورتي‌ حل‌ ناشدني‌ به‌ حيات‌ واقعي‌ اشخاص‌ و جوامع‌ مرتبط‌ است. از اين‌ رو، هيچ‌ تفكر اصيل‌ اسلامي‌ كه‌ در تاريخ‌ ريشه‌ نداشته‌ باشد نمي‌تواند وجود داشته‌ باشد. هر تلاشي‌ كه‌ به‌ منظور جداسازي‌ موضوعات‌ عمده‌ كلام‌ اسلامي‌ (الهيات) از مسائل‌ پيچيده‌ تاريخي‌ صورت‌ گيرد، آن‌ را غير قابل‌ درك‌ خواهد كرد. تعاليم‌ اسلامي‌ از چنان‌ ويژگي‌ برخوردارند كه‌ محتواي‌ آن‌ بر شخصيت‌ تاريخي‌ پيامبر بزرگ‌ اسلام‌ حضرت‌ محمد(ص) نهاده‌ شده‌ و بر تفسيرهاي‌ تاريخي‌ كه‌ نتيجه‌ برنامه‌ آن‌ حضرت‌ در محيط‌ قبيله‌اي‌ عربي‌ مكه‌ و مدينه‌ بوده‌ شكل‌ گرفته‌ است. در نتيجه، زبان‌ تفكر اسلامي‌ را نمي‌توان‌ از مكان‌ آن‌ در تاريخ‌ استخراج‌ كرد، زيرا بدون‌ توجه‌ به‌ تاريخ، خاص‌ بودن‌ و قابليت‌ فهم‌ بودن‌ خود را از دست‌ مي‌دهد.

به‌ چه‌ كسي‌ بايد اعتماد كرد؟

آنگاه، نخستين‌ سؤ‌الي‌ كه‌ يك‌ روشنفكر مسلمان‌ بايد جويا شود اين‌ پرسش‌ نيست‌ كه‌ <چه‌ چيزي‌ را بايد باور كرد؟> يا <به‌ چه‌ چيزي‌ بايد فكر كرد؟> بلكه‌ اين‌ سؤ‌ال‌ است‌ كه‌ <به‌ كه‌ بايد اعتماد كرد؟> در اين‌ نقطه‌ مسأ‌له‌ منابع‌ تاريخي، كه‌ اعتماد اوليه‌ را به‌ وجود مي‌آورند توجه‌ عمده‌ تحقيق‌ را در آئين‌ مهدويت‌ به‌ خود معطوف‌ مي‌دارد؛ آئيني‌ كه‌ ايده‌ ظهور رهبر هدايت‌ شده‌ و برگزيده‌ الهي‌ در آينده‌ در جامعه‌ اسلامي‌ را نويد مي‌دهد.

هنگامي‌ كه‌ تازه‌ درباره‌ موضوع‌ پژوهش‌ فكر مي‌كردم‌ هنوز تحصيلات‌ دوره‌ كارشناسي‌ام‌ در مشهد مقدس‌ (1350-1345 ش) را ادامه‌ مي‌دادم‌ و به‌ بي‌نظير بودن‌ اعتقاد به‌ ظهور مهدي‌ منتظر(عج) در اسلام‌ پي‌ بردم‌ و بدان‌ متقاعد شدم. اين‌ وجه‌ اختصاصي‌ انحصاري‌ كه‌ توجه‌ مرا به‌ خود جلب‌ كرد بيشتر در تشيع‌ حفظ‌ شده‌ است‌ تا درك‌ وظيفه‌ مهدي(عج) در آينده‌ در مذهب‌ تسنن‌ و اساساً از مختصات‌ تشيع‌ به‌ شمار مي‌آيد. سنيان‌ گرچه‌ در مفهوم‌ مهدويت‌ با شيعيان‌ مشتركند، اما به‌ خاطر اكثريتي‌ كه‌ در ميان‌ مسلمانان‌ دارند و قدرت‌ سياسي‌ را در اختيار داشته‌اند خود كمتر به‌ اين‌ اعتقاد توجه‌ كرده‌اند. در عوض، آنان‌ بر بسط‌ امت‌ از مجراي‌ رهبري‌ غير آرماني‌ خلفا و پس‌ از آنها بر شناسائي‌ رسمي‌ بالفعل‌ سلاطين‌ و حكام‌ تمركز يافته‌اند. از طرف‌ ديگر، شيعيان‌ برداشت‌ ديگري‌ از عدالت‌ الهي‌ دارند و آن‌ را حقيقت‌ آرماني‌ مي‌دانند كه‌ خداي‌ بزرگ‌ هرگز از وعده‌ خود درباره‌اش‌ تخطي‌ نمي‌كند و سنت‌ مقدس‌ الهي‌ او تغييرناپذير بوده‌ و وعده‌ انتظار ظهور رهبر هدايت‌ شده‌ الهي‌ را براي‌ برقراري‌ عدالت‌ و مساوات‌ در زمين‌ تحقق‌ خواهد بخشيد.

مطمئناً، در تسنن‌ علاقه‌ سنيان‌ به‌ ظهور آينده‌ رهبري‌ آرماني‌ مهدي(عج) در حاشيه‌ قرار گرفته‌ است، زيرا به‌ نظر آنان‌ <عصر طلائي‌ اسلام> در طي‌ دوره‌ حكومت‌ خلفاي‌ راشدين‌ در سالهاي‌ يازدهم‌ تا چهلم‌ هجري‌ (660 - 632 ميلادي) سپري‌ گرديده‌ است. بنا به‌ ديدگاه‌ تاريخي‌ كلاسيك‌ سنيان، دوره‌ خلفاي‌ راشدين، دوره‌ آرماني‌ بوده‌ است. با بررسي‌ بيشتر منابع‌ اهل‌ سنت‌ اين‌ نكته‌ روشن‌ مي‌شود كه‌ هم‌چنان‌كه‌ ايدئولوژي‌ تشيع‌ در جامعه‌ ريشه‌ دارتر شد نگرش‌ سنيان‌ به‌ مفهوم‌ مهدويت‌ موقعيت‌ جدلي‌ مي‌يافت‌ و اين‌ امر تا آن‌جا پيش‌ مي‌رفت‌ كه‌ اصالت‌ اسلامي‌ آن‌ را منكر شدند. همانند سازي‌ مهدي(عج) با امامان‌ معصوم(ع) تهديدي‌ جدي‌ براي‌ تحقق‌ <دوره‌ طلايي> سنيان‌ تحت‌ خلافت‌ خلفاي‌ راشدين‌ محسوب‌ مي‌شد و مشروعيت‌ قدرت‌هاي‌ سياسي‌ موجود حاكم‌ را زير سؤ‌ال‌ مي‌برد. در نتيجه، علماي‌ سني‌ كه‌ به‌ بافت‌ قدرت‌ سياسي‌ حاكم‌ وابسته‌ بودند رفتاري‌ ناشايست‌ و غيرمنصفانه‌ نسبت‌ به‌ اعتقاد به‌ مهدويت‌ از خود بروز دادند و ايده‌ منجي‌ اسلام‌ در آينده‌ را كه‌ به‌ تمام‌ بسط‌ يافته‌ بود جزء واردات‌ يهوديان‌ به‌ عالم‌ اسلام‌ و اسرائيليات‌ تلقي‌ كرده‌ و ترويج‌ نمودند.

به‌ علاوه‌ با تبليغ‌ اين‌ موضوع‌ خاطرنشان‌ كردند كه‌ ايده‌ منجي‌ در تشيع‌ را يهوديان‌ نو مسلمان‌ ساخته‌اند تا كينه‌ ديرينه‌ خود را كه‌ در قرآن‌ بخوبي‌ بيان‌ شده، ابراز دارند و بدين‌ وسيله‌ به‌ هدف‌ عمده‌ خود يعني‌ ايجاد نفاق‌ و جدايي‌ در بين‌ مسلمانان‌ دست‌ يابند. چنين‌ برخورد خصمانه‌ و ظالمانه‌ با تشيع‌ تنها به‌ يك‌ دوره‌ خاص‌ از تاريخ‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ اسلام‌ محدود نمي‌شود. تنها كافي‌ است‌ به‌ آثار و متون‌ عربي‌ كه‌ در جهان‌ تشيع، هم‌ امروزه‌ نشر مي‌دهند نگاهي‌ بيفكنيم‌ تا شدت‌ تنفر عميق‌ ريشه‌دار آنان‌ را از آرمانگرائي‌ تشيع‌ در مورد عدالت‌ الهي‌ و قدرت‌ آن‌ به‌ ايجاد ناپايداري‌ در نظم‌ عمومي‌ ناعادلانه‌ جهان‌ تسنن‌ را كشف‌ كنيم.

بنابراين، اين‌ پژوهش‌ در مرحله‌ اول‌ دو وظيفه‌ را مي‌بايست‌ انجام‌ دهد و در دو جنبه‌ به‌ تحقيق‌ پردازد. نخست‌ آنكه‌ بنياد فرآيند تاريخي‌ مفهوم‌ مهدويت‌ در اسلام‌ را به‌ عنوان‌ حقيقت‌ مسلم‌ و ضروري‌ قرآني‌ در مورد عدالت‌ تغييرناپذير الهي‌ بنا سازد و دوم‌ مفهوم‌ يهودي‌ مسيحي‌ منجي‌ را استخراج‌ كرده‌ و بر جنبه‌هاي‌ منحصر به‌ فرد و جهاني‌ مهدويت(عج) در تجربه‌ تاريخي‌ مسلمانان‌ تأ‌كيد ورزد؛ جنبه‌هايي‌ كه‌ به‌ تلاش‌ و كشمكش‌ عده‌اي‌ از مسلمانان‌ اصيل‌ به‌ تشكيل‌ جامعه‌ سياسي، مذهبي‌ آرماني‌ (است) مربوط‌ مي‌شود و نقش‌ رهبر هدايت‌ شده‌ الهي، مهدي‌ موعود(عج) در آن‌ جنبه‌ محوري‌ دارد.

قطعاً، اهداف‌ دوگانه‌ اين‌ پژوهش‌ روشي‌ تاريخي‌ را با تأ‌كيد بر شرايط‌ سياسي‌ تعيين‌ كرد كه‌ براي‌ همه‌ مسلمانان‌ جزئيات‌ تفصيلي‌ و اعتقادي‌ آن‌ شناخته‌ شده‌ بود.

اين‌ شناخت‌ گسترده‌ در احاديث‌ مفصل‌ فراوان‌ منعكس‌ شده‌اند و بخشي‌ از مجموعه‌هاي‌ حديثي‌ موثق‌ قرون‌ سوم‌ و چهارم‌ هجري‌ اهل‌ سنت‌ را تشكيل‌ مي‌دهند و به‌ صحاح‌ سته‌ معروف‌ شده‌اند. اين‌ احاديث‌ از آينده‌ ملالت‌انگيز جامعه‌ اسلامي‌ سخن‌ مي‌گويد و از آزمايش‌ها و فتنه‌هايي‌ كه‌ مسلمانان‌ با آن‌ روبرو خواهند شد بحث‌ مي‌كند و از بازگشت‌ نهايي‌ اسلام‌ اصيل‌ و طبيعي‌ و دست‌ نخورده‌ توسط‌ امام‌ هدايتگر الهي، مهدي(عج)، كه‌ با ظهور خود اين‌ وظيفه‌ را به‌ انجام‌ مي‌رساند خبر مي‌دهد. اين‌ احاديث‌ تأ‌ييد مي‌كنند كه‌ مهدي(عج) از اعقاب‌ پيامبر اسلام‌ حضرت‌ محمد(ص) بوده‌ و از طريق‌ نوه‌اش‌ امام‌ حسين‌ بن‌ علي(ع) به‌ رسول‌ خدا(ص) نسب‌ مي‌برد. در عين‌ حال، اين‌ شناخت‌ در احاديث‌ بعدي‌ در آثار جدلي‌ اهل‌ سنت‌ نفي‌ شده‌ و مهدي(عج) را با شخص‌ مسيح، جاعلانه‌ همانند سازي‌ كرده‌اند تا بدان‌ وسيله‌ بي‌اعتباري‌ همانند سازي‌ مهدي(عج) را با امامان‌ شيعه‌ ادعا كنند.

از آنجا كه‌ موقعيت‌ تاريخي‌ شيعيان‌ به‌ صورت‌ طبقه‌اي‌ منكوب‌ شده‌ بوده‌ كه‌ تحت‌ استيلاي‌ سنيان‌ مي‌زيسته‌اند، در اين‌ مطالعه‌ تحليل‌ تاريخي‌ ما بيشتر توجه‌ خود را به‌ تاريخ‌ سياسي - فرقه‌اي‌ و رابطه‌ آن‌ با بسط‌ ايده‌ها محدود مي‌سازد. اين‌ موضوع‌ را مي‌توان‌ با تبيين‌ اصالت‌ <آئين‌ غيبت> به‌ دنبال‌ ناپديد شدن‌ امام‌ دوازدهم، حضرت‌ مهدي(عج)، در سال‌ 260 هجري‌ (874 - 873)، كه‌ بنيادي‌ترين‌ آئين‌ به‌ شمار مي‌رود به‌ شرح‌ زير در كتاب‌ مذكور توضيح‌ داد:

<با احتمال‌ زياد، موقعيت‌ حيرت‌ زائي‌ كه‌ با وحشي‌گري‌ عباسيان‌ عليه‌ اعقاب‌ امام‌ صادق(ع) از يكسو انجام‌ گرفت‌ و حيرتي‌ كه‌ در مورد جانشيني‌ امام‌ حسن‌ عسكري(ع) در سامره‌ از سوي‌ ديگر روي‌ داد، عوامل‌ مهمي‌ بودند كه‌ در تكوين‌ نظريه‌ غيبت‌ امامت‌ شيعه‌ امامي‌ سهم‌ داشتند>.

گرچه‌ گزارش‌ كامل‌ آن‌ تنها به‌ اين‌ عامل‌ موضعي‌ محدود نمي‌شود؛ اما راز مطلب‌ و تفسير سياسي‌ تاريخي‌ آن‌ است. تلاش‌ در اين‌ پژوهش‌ به‌ دوباره‌ سازي‌ انتخاب‌هاي‌ تاريخي‌ و اختياراتي‌ كه‌ جامعه‌ تشيع‌ در يك‌ موقعيت‌ تاريخي‌ با آن‌ روبرو بوده‌ توجه‌ داشتم.

به‌ علاوه، با اعمال‌ اين‌ شيوه‌ بررسي‌ روايات‌ تاريخي، با تلاش‌ فكري‌ كوشيدم‌ تا جنبه‌هاي‌ تاريخي‌ آئين‌ مهدويت‌ را بيان‌ كنم‌ و بر اخلاص‌ معتقدان‌ به‌ اين‌ مرام‌ مقدس‌ تأ‌كيد ورزم. براي‌ مثال، مفهوم‌ قائم‌ (قيام‌ كننده‌اي‌ كه‌ انتقام‌ اهل‌بيت(ع) را مي‌گيرد) را با آئين‌ غيبت‌ تبيين‌ نمودم‌ و نياز جامعه‌ را به‌ وجود انسان‌ شايسته‌اي‌ كه‌ از دشمنان‌ انتقام‌ مي‌گيرد و به‌ معتقدان‌ به‌ خاندان‌ پيامبر(ص)، كه‌ در دوران‌هاي‌ سخت‌ و دشوار و نبود قدرت، اعتقادات‌ خود را حفظ‌ نموده‌ پاداش‌ دهد را نشان‌ مي‌دادم. در اين‌ باره‌ توضيحات‌ زير ارائه‌ شده‌ است:

<... طولاني‌ بودن‌ غيبت‌ امام‌ دوازدهم‌ اعتقاد بسياري‌ از پيروان‌ را به‌ امامشان‌ تكان‌ داد و آنان‌ مي‌بايست‌ بار ديگر مطمئن‌ شوند كه‌ تأ‌خير در قيام‌ امام(ع) به‌ خاطر اين‌ حقيقت‌ از پيش‌ تقدير شده‌ صورت‌ گرفته‌ و مهدي(عج) موعود پيامبر، در انتظار فرمان‌ الهي‌ به‌ سر مي‌برد تا آن‌ زمان‌ كه‌ لازم‌ است‌ ظهور كند...>

در عبارات‌ متعددي‌ نظير آنچه‌ ذكر شد، شائقانه‌ اين‌ نكته‌ را مطرح‌ ساختم‌ كه‌ آئين‌هاي‌ شيعي‌ در بسياري‌ از جهات‌ با زمينه‌ تاريخي‌ آنها شكل‌ گرفت. ابراز اين‌ علاقه‌مندي‌ در بيان‌ مذكور بدان‌ جهت‌ بود كه‌ اهل‌ سنت‌ و دانشمندان‌ غربي‌ در موضوع‌ مهدويت‌ در اسلام‌ اين‌ گرايش‌ را داشته‌اند كه‌ آئين‌هاي‌ شيعي‌ را بر گرفته‌ از منابع‌ الحادي‌ مسيحي‌ و يهودي‌ نشان‌ دهند و رهبران‌ شيعي‌ را متهم‌ سازند كه‌ اين‌ آئين‌ها را به‌ شكل‌ اسلامي‌ در آورده‌ و لباس‌ دين‌ بدان‌ پوشانده‌اند و بدينوسيله‌ در صدد بوده‌اند تا حكومت‌هاي‌ سني‌ مذهب‌ حاكم‌ را سرنگون‌ كنند و اقدام‌ من‌ در واقع‌ به‌ نوعي‌ پيش‌ دستي‌ در اين‌ زمينه‌ بوده‌ است‌ تا موضع‌ شيعه‌ را از حالت‌ تدافعي‌ خارج‌ كند.

يكي‌ از راههاي‌ مقابله‌ با اين‌ تحريف‌ جدي‌ اخير اهل‌ تسنن‌ كه‌ هماهنگ‌ با علماي‌ مسيحي‌ يهودي‌ عمل‌ كرده‌اند اين‌ بود كه‌ ارائه‌ اهل‌ سنت‌ را در موضوع‌ مذكور كه‌ همه‌ جا پخش‌ شده‌ و در يك‌ خلا‌ از طريق‌ پيامبر به‌ امامان‌ نقل‌ گرديده‌ را دنبال‌ كنم‌ و به‌ بررسي‌ علمي‌ آن‌ بپردازم. اين‌ روش، در واقع، ارزش‌گذاري‌ فردي‌ معتقد به‌ عقايد مذهبي‌ بوده‌ و برداشت‌ او را از حقايق‌ وجودي‌ امام‌ عصر(عج) در عينيت‌ غيبت‌اش‌ ارائه‌ مي‌دهد. چنين‌ رفتار علمي، در حقيقت، پاسخ‌ متقابل‌ بوده، چنانكه‌ ديگر منابع‌ شيعي‌ هم‌ چنين‌ كرده‌اند. يعني‌ كار علمي‌ ديگري‌ بوده‌ كه‌ گرايش‌ ويژه‌ و هدفمند دفاعي‌ را از درون‌ جامعه‌ شيعي‌ به‌ حمايت‌ از آئين‌ مقدس‌ مهدويت‌ انجام‌ داده‌ است.

در ارائه‌ رابطه‌ بين‌ حقايق‌ خارجي‌ و ارزشهاي‌ داخلي‌ كه‌ مورد حمايت‌ معتقدان‌ قرار داد مي‌بايست‌ با استفاده‌ از روايات‌ تاريخي‌ به‌ صورت‌ ابزاري‌ براي‌ تبيين‌ و ترسيم‌ احاديث‌ موجود درباره‌ مهدي(عج) مسير پر جرا‌تي‌ را بپيمايم‌ و بدان‌ وسيله‌ نشان‌ دهم‌ كه‌ چگونه‌ حقايق‌ تاريخي‌ و ارزشهاي‌ قرآني‌ در تفكر مذهبي‌ شيعي‌ در تكامل‌ و تبادل‌ بوده‌اند. در اين‌ راستا، روش‌ استقراء را در مورد حقايق‌ و اصول‌ و قياس‌ را در بررسي‌ روابط‌ عقايد به‌ كار گرفتيم. اين‌ كوشش‌ براي‌ هدايت‌ يك‌ دوره‌ مياني‌ مفيد واقع‌ مي‌شود كه‌ هم‌ به‌ صورتي‌ جدي‌ ايده‌هاي‌ يك‌ سنت‌ و حديث‌ را استخراج‌ مي‌كند و هم‌ از تعبد به‌ تحليل‌ تجربي‌ كه‌ در كارهاي‌ علمي‌ غربيان‌ شايع‌ است‌ اجتناب‌ مي‌ورزد. اعتقاد من‌ اين‌ است‌ كه‌ اعمال‌ اين‌ روش‌ به‌ آئين‌ها اين‌ فرصت‌ را مي‌دهد تا خود واژه‌ها و زبان‌ ويژه‌ خود را به‌ صورت‌ متغيرهاي‌ مستقل‌ در گفتمان‌ با تاريخ‌ را بيان‌ دارند بي‌آنكه‌ ارزش‌ گذاري‌ ايشان‌ را براي‌ دين‌ باوران‌ انكار كنند.

در حالي‌ كه‌ اين‌ روش‌ تاريخي‌ غالباً مرا به‌ ارائه‌ برخورد عقايد در زمينه‌اي‌ خاص‌ بين‌ افراد خالص‌ و صميمي‌ قادر مي‌ساخت، خود را بيش‌ از اندازه‌ جزئي‌نگر و وابسته‌ به‌ متون‌ يافتم. در اين‌ راه‌ مي‌خواستم‌ تا از كم‌ انگاري‌ نقش‌ عقايد جلوگيري‌ كنم‌ و تعيين‌ اثر متقابل‌ تاريخ‌ و عقايد كه‌ نقش‌ عليت‌ را تعريف‌ كرده‌ و مشخص‌ مي‌نمايند را انتخاب‌ كردم. عوامل‌ عليت‌ كه‌ مي‌بايست‌ به‌ صورت‌ گذشته‌نگر تشخيص‌ دهم‌ بيشتر از هر حديث‌ مذهبي‌ مي‌توانست‌ اين‌ مطلب‌ را در بر داشته‌ باشد. به‌ منظور دستيابي‌ به‌ دو هدف‌ پيش‌ گفته‌ پژوهش‌ به‌ كاربرد روش‌ روايت‌ تاريخي‌ نياز داشتم‌ تا بدان‌ وسيله‌ بتوانم‌ به‌ كارهاي‌ علمي‌ مستشرقين‌ و آثار جدلي‌ اهل‌ سنت‌ در موضوع‌ مهدويت‌ در اسلام‌ را به‌ حد كافي‌ پاسخ‌ دهم.

يك‌ روايت‌ تاريخي‌ چگونگي‌ پيدايش‌ آئين‌ها را شرح‌ مي‌دهد و با آن‌ آئين‌ها به‌ صورت‌ مستقل‌ و مؤ‌ثر برخورد مي‌كند. يعني‌ قادر است‌ تا تاريخ‌ را حركت‌ دهد و مي‌تواند به‌ صورت‌ پلي‌ كه‌ يك‌ واقعيت‌ تاريخي‌ را به‌ ارزش‌ گذاري‌ اعتقادي‌ در درون‌ و ميان‌ فرهنگ‌ها مي‌پيوندد خدمت‌ كند. علاوه‌ بر آن، روش‌ روايت‌ تاريخي‌ مي‌تواند به‌ ياري‌ جوامع‌ ديني‌ و معتقدان‌ به‌ يك‌ آئين‌ در آيد تا تصميمات‌ گذشته‌ را ارزشيابي‌ كنند و انتخاب‌هاي‌ آينده‌ را هدايت‌ نمايند.

پژوهش‌ حاضر درباره‌ منجي‌ اسلام، حياتي‌ بودن‌ اين‌ فرآيند را نشان‌ داده‌ است‌ و بر پايه‌ اين‌ فرض‌ استوار است‌ كه‌ تاريخ‌ بر گرد محور دين‌ مي‌چرخد و چنين‌ ايده‌هاي‌ مذهبي‌ محصول‌ شرايط‌ تاريخي‌ است‌ و كليت‌ ايده‌هاي‌ فرهنگي‌ را كه‌ در آن‌ قرار گرفته‌ باز مي‌تاباند.

در تحليل‌ نهايي، اين‌ مطالعه‌ بر زيست‌ پذيري‌ امامت‌ حضرت‌ مهدي(عج) در تشيع‌ اثني‌ عشري، مهمترين‌ شعبه‌ از شاخه‌ شيعي‌ اسلام‌ تمركز مي‌يابد. البته‌ اين‌ كه‌ تشيع‌ در زمان‌ خود پيامبر آغاز شده‌ باشد، در اين‌ پژوهش‌ چندان‌ مهم‌ نبود. در حقيقت، به‌ وضوح‌ چنين‌ تفسيري‌ را تا حدودي‌ جهت‌دار مي‌نگريم. البته‌ اين‌ پژوهش‌ به‌ طور ضمني‌ بر سنت‌ عميق‌ اسلامي‌ كه‌ با قداست‌ همراه‌ شده‌ و مسير وحي‌ الهي‌ را در قرآن‌ براي‌ پاسخگويي‌ به‌ پديده‌هاي‌ ديني‌ ارائه‌ مي‌دهد تمركز يافته‌ است. در اين‌ رابطه‌ با توجه‌ به‌ منظر مذهبي‌ هر كس‌ نتيجه‌ نهايي‌ را يا مي‌تواند از تفسير اصلي‌ به‌ دست‌ آمده‌ از وحي‌ و استمرار آن‌ به‌ صورت‌ حقيقتي‌ محوري‌ مطلوب‌ افتد يا عدم‌ تمركز از مسير اصلي‌ را در يك‌ وضعيت‌ سالم‌ برگزيند. در خاتمه، تنها در تركيب‌ با روشهاي‌ قياسي، معدود افرادي‌ هستند كه‌ با ابزارهاي‌ مقايسه‌اي‌ و ارزشيابي‌ ادعاهاي‌ حقيقي‌ مكاتب‌ رقيب‌ فكري‌ در اسلام‌ به‌ حقيقت‌ دست‌ مي‌يابند. حتي‌ در آن‌ زمان‌ هم، اين‌ مهم‌ به‌ ايمان‌ شخص‌ و انسانيت‌ او بستگي‌ مي‌يابد كه‌ سعي‌ كرده‌ام‌ آن‌ را در مقياس‌ والا نشان‌ دهم.

با ارائه‌ مباحثي‌ كه‌ شرايط‌ را برايم‌ هموار ساخت‌ تا مسير معني‌ را در تفسير داده‌هاي‌ تاريخي‌ دنبال‌ كنم‌ بايد اين‌ نكته‌ را اظهار دارم‌ كه‌ علاقه‌ من‌ به‌ بحث‌ پيرامون‌ بنيادي‌ترين‌ اعتقاد در تشيع‌ امامي‌ به‌ هيچ‌ وجه‌ به‌ منزله‌ مصالحه‌ كاري‌ يك‌ شيعه‌ معتقد بر سر اصول‌ نبوده‌ است. به‌ همين‌ جهت، در اعتقاد خود به‌ خداي‌ بزرگ‌ و آنچه‌ او براي‌ هدايت‌ انسان‌ تبيين‌ فرموده‌ استوار مانده‌ام. اين‌ جنبه‌ از كارم‌ در سراسر اثر علمي‌ حاضر و ديگر مطالعات‌ام‌ كه‌ نتايج‌ آن‌ انتشار يافته‌ انعكاس‌ دارد.

ولي، در همان‌ حال، بر طبيعت‌ اصيل‌ آثار علماي‌ والا مرتبه‌ معتقد شيعه‌ مانند ابن‌ بابويه، سيد مرتضي‌ و ديگران‌ در موقعيت‌ فوق‌ الذكر تأ‌كيد كرده‌ام‌ تا اين‌ نكته‌ را براي‌ مؤ‌منان‌ بيان‌ كنم‌ كه‌ آنچه‌ پديدار شد ناهماهنگي‌ واقعيات‌ تاريخي‌ و وعده‌ الهي‌ بوده‌ است. تصور اين‌ بود كه‌ همه‌ معتقد و مؤ‌من‌ باقي‌ بمانند، اما اعضاء موثر جامعه‌ تشيع، از جمله‌ بسياري‌ از آنها كه‌ وكالت‌ امامت‌ بدان‌ها واگذار شد با مشكلاتي‌ كه‌ به‌ وجود آمد دست‌ و پنجه‌ نرم‌ مي‌كردند و در تكاپو افتادند تا ترديدها و ترس‌ها را از پيروانشان‌ بزدايند و آنها را تخفيف‌ بخشند، حتي‌ به‌ مبارزه‌ با حملات‌ معتزله‌ عقل‌ گرا و افترائات‌ و بدگويي‌هاي‌ اشعريه‌ در مبارزه‌ بودند. از اين‌ رو، رابطه‌ بين‌ وضعيت‌ تاريخي‌ خاص‌ و تركيب‌ نهايي‌ آئيني‌ به‌ شكل‌ احتجاجي‌ و گفتماني‌ ارائه‌ شده‌ است.

برداشتم‌ از فرآيند فكري‌ در فعاليت‌هاي‌ كلاسيك‌ علمي‌ شيعي‌ از اعتقادم‌ به‌ حقانيت‌ احاديث‌ شيعي‌ برمي‌خاست‌ و توجه‌ تاريخي‌ به‌ بسط‌ آن‌ به‌ ظهور شخصيت‌ بزرگي‌ چون‌ ابن‌ بابويه‌ انجاميد كه‌ حداقل‌ بايد اذعان‌ داشت‌ نوشتارهايش‌ از ايمان‌ او نشأ‌ت‌ گرفته‌ است. تكيه‌ام‌ بر شرايط‌ تاريخي‌ به‌ منظور تشريح‌ نتايج‌ خاص‌ در شكل‌ روائي‌ كتاب‌ اين‌ نتيجه‌ را در بردارد كه‌ اعتقادات‌ شيعي‌ را بسيار جدّي‌ گرفته‌ام. از اين‌ رو، غالباً در تشريح‌ روايات‌ تاريخي‌ درگير بوده‌ام‌ كه‌ از مزيت‌ برخوردار بوده‌ و خود گويا و دقيق‌ است‌ نه‌ آنكه‌ صرفاً به‌ مخالفت‌ و تحقير طرف‌ مقابل‌ بپردازد چنانكه‌ گزارشات‌ تاريخي‌ غالباً اينگونه‌ عمل‌ مي‌كنند.

در به‌ كارگيري‌ احاديث؛ توجه‌ به‌ اعتبار منبع‌ آن‌ به‌ صورت‌ سند تاريخي‌ دقيق‌ با بيان‌ عباراتي‌ نظير <اين‌ احاديث‌ دلالت‌ دارد بر...> كليت‌ آن‌ را مي‌پذيرم. اگر در مورد حديثي‌ اظهار نظر كنم‌ كه‌ <تقريباً يقين‌ حاصل‌ شده‌ كه‌ حديث‌ جعل‌ شده‌ است> به‌ طور كلي‌ به‌ دنبال‌ نكته‌ ديگري‌ درباره‌ حديث‌ هستم‌ و نه‌ آنكه‌ ناسازگاري‌ يا بي‌اعتباري‌ ساختارهاي‌ اعتقادي‌ بزرگتري‌ را خاطرنشان‌ سازم‌ اگرچه‌ هيچ‌ ترديدي‌ وجود ندارد كه‌ فرد معتقد و مؤ‌من‌ ارائه‌ چنين‌ بحث‌ها يا اظهاراتي‌ را طبيعتاً توهين‌آميز تلقي‌ كند. اگر حديثي‌ به‌ شرح‌ اعتقادات‌ مي‌پردازد، با عباراتي‌ چون‌ <منجي‌ اسلام... خواهد آمد> آن‌ را به‌ صورت‌ تأ‌ييدي‌ بيان‌ دارم‌ و با تعبيراتي‌ دست‌ اول‌ چون‌ <او مهدي(عج) نور خدا در تاريكي‌ جهان‌ است> به‌ بحث‌ جدي‌ درباره‌ آن‌ مي‌پردازم‌ و منظر معتقدان‌ به‌ آن‌ حضرت‌ (از جمله‌ خودم‌ را) با تعبيراتي‌ چون‌ <براي‌ معتقدان‌ به‌ امامت... نه‌ غيبت‌ او، نه‌ تأ‌خير در ظهور او... غير معمول‌ به‌ نظر نمي‌رسد... غيبت‌ امام(ع) چون‌ نيرويي‌ خلاق‌ در زندگي‌ شيعيان‌ امامي‌ عمل‌ مي‌كند.> به‌ رعايت‌ اعتقادات‌ اساسي‌ مي‌پردازم‌ و هم‌ براي‌ عموم‌ خوانندگان‌ شرح‌ مي‌دهم.

استدلال‌ محوري‌ من‌ در كتاب‌ منجي‌ اسلام‌ بر اين‌ پايه‌ قرار دارد كه‌ چون‌ مهدي(عج) رسالت‌ تمام‌ پيامبران‌ بزرگ‌ گذشته‌ الهي‌ را به‌ انجام‌ مي‌رساند و پيروزي‌ نهائي‌ مكتب‌ حق‌ را در وعده‌ الهي‌ محقق‌ مي‌سازد اعتقاد به‌ او براي‌ شيعيان‌ جنبه‌ اساسي‌ مي‌يابد. نياز به‌ چنين‌ آئيني‌ هم‌ از شرايط‌ سياسي‌ كه‌ بر شيعيان‌ تحميل‌ شده‌ بود و از قدرت‌ كنار گذاشته‌ شده‌ بودند ناشي‌ مي‌شد و هم‌ از بنياد اعتقادي‌ آنها به‌ طبيعت‌ مطلق‌ عدل‌ الهي‌ نشأ‌ت‌ مي‌گرفت، عدالتي‌ كه‌ در پيروزي‌ نهايي‌ عدالت‌ بر نيروهاي‌ اهريمني‌ تحقق‌ مي‌يابد و نور بر ظلمت‌ چيره‌ مي‌شود. آنگاه‌ اين‌ چشم‌ انداز را ارائه‌ مي‌دهم‌ كه‌ هم‌ قدرت‌ سياسي‌ و هم‌ مطالبات‌ عدالت‌ خواهي‌ بر مبناي‌ اعتقادات‌ مذهبي‌ تشيع‌ يكسان‌ سهيم‌ بودند تا نتيجه‌ تاريخي‌ را تعيين‌ نمايند. مثالي‌ از اين‌ چشم‌ انداز را در اين‌ كتاب‌ در مورد دلائل‌ استفاده‌ از روش‌شناسي‌ علم‌ كلام‌ توسط‌ متكلمين‌ برجسته‌ شيعه‌ در دفاع‌ از امامت‌ امام‌ دوازدهم‌ (عج) ارائه‌ داده‌ام:

<استفاده‌ از علم‌ كلام‌ و حمايت‌ آشكار از امامت‌ حجت‌ غائب‌ تا حدودي‌ نتيجه‌ رابطه‌ مطلوب‌ متكلمين‌ اماميه‌ مانند شيخ‌ مفيد و سيد مرتضي‌ با خلفاي‌ عباسي‌ و امراي‌ بويه‌ بوده‌ است.>

در همان‌ حال‌ تكيه‌ بر علل‌ ساختاري‌ وسيع‌تر و تعيين‌ آنها قرار ندارد بلكه‌ به‌ صورت‌ مشروط‌ بر تحليل‌ شرايط‌ و فرقه‌ها به‌ طور خاص‌ متمركز مي‌شود. در تعيين‌ اهميت‌ جايگاه‌ متون‌ كلامي‌ در انديشه‌ علماي‌ معتقد متقي‌ كوشيده‌ام‌ تا مشخصه‌هاي‌ آنها را بيان‌ دارم‌ و چگونگي‌ همراهي‌ ايده‌ها را به‌ قدرت‌ و بالعكس‌ در هر زمينه‌ منحصر به‌ فردي‌ روايت‌ كنم. چنين‌ گزارشي‌ براي‌ خواننده‌ خارجي‌ زمينه‌ درك‌ شرايطي‌ را فراهم‌ مي‌آورد كه‌ در آن‌ شرايط‌ مجموعه‌اي‌ از ارزشها خود را به‌ صورت‌ واقعيّات‌ درآوردند.

دو شكل‌ مباحثه‌ در جامعه‌ مذهبي:

ضرورت‌ زمان‌ ما

بدون‌ ترديد، كتاب‌ <منجي‌ اسلام> به‌ طرح‌ يك‌ سؤ‌ال‌ بنيادي‌ مي‌پردازد كه‌ بايد به‌ طور كلي‌ در جامعه‌ اسلامي‌ و به‌ طور خاص‌ در جامعه‌ تشيع‌ مورد بحث‌ و نقادي‌ قرار گيرد. در حقيقت، طرح‌ اين‌ سؤ‌ال‌ بنيادي‌ بيشتر به‌ زمينه‌ اجتماعي‌ و فكري‌ آن‌ در غرب‌ مربوط‌ مي‌شود. اين‌ نكته‌ را بايد در ذهن‌ داشت‌ كه‌ مطالعه‌ مدرن‌ متون‌ مذهبي‌ و تاريخي‌ در نظام‌ علمي‌ غربي‌ شرايط‌ دقيقي‌ دارد و از زبان‌ ويژه‌ دانشگاهي‌ و واژه‌شناسي‌ خاص‌ پژوهشي‌ پيروي‌ مي‌كند كه‌ در اين‌ مطالعه‌ از آن‌ استفاده‌ شده‌ است. مطالعه‌ حاضر براي‌ كساني‌ نگارش‌ يافته‌ كه‌ از حداقل‌ تحصيلات‌ متوسط‌ دانشگاهي‌ در فرهنگي‌ مادي‌ برخوردار بوده‌اند و فضاي‌ حاكم‌ بر جريان‌ فكري‌ غربي‌ را در بيان‌ و ارائه‌ مطالب‌ در نظر گرفته‌ است. اين‌ سؤ‌ال‌ مطرح‌ مي‌شود: آيا بايد جامعه‌ اسلامي‌ جوانان‌ شايسته‌ و با استعداد خود را ترغيب‌ كند تا به‌ درجات‌ عالي‌تري‌ در مطالعات‌ مذهبي‌ در نهادهاي‌ دانشگاهي‌ غربي‌ دست‌ يابند و تحصيلات‌ والاتري‌ را دنبال‌ نمايند؟

اين‌ يك‌ سؤ‌ال‌ اساسي‌ است، چرا كه‌ انتظار مي‌رود چنين‌ مسلمانان‌ مستعدي‌ بايد در خدمت‌ مؤ‌منان‌ تحصيل‌ كرده‌ متجدد در غرب‌ قرار گيرند و نيازهاي‌ فكري‌ ديني‌ آنان‌ را بر آورده‌ سازند.

مشكلي‌ كه‌ رهبران‌ مذهبي‌ در ارائه‌ خدمت‌ به‌ اين‌ گونه‌ مسلمانان‌ فرهيخته‌ در متن‌ جامعه‌ تجربه‌ كرده‌اند از تحقق‌ اين‌ نكته‌ سرچشمه‌ مي‌گيرد كه‌ زبان‌ ويژه‌ و واژه‌هاي‌ خاص‌ معتقدان‌ قطعاً از فارغ‌ التحصيلان‌ دانشگاهها متفاوت‌ است‌ و عدم‌ توجه‌ به‌ اين‌ نكته‌ و پيوند آفريني‌ بين‌ آنها گسستگي‌ را بين‌ اين‌ افراد در پي‌ خواهد داشت. مثلاً، آيا مي‌توان‌ از اين‌ فرهيختگان‌ خواست‌ يك‌ آئين‌ اساسي‌ اعتقادي‌ اسلامي‌ را براي‌ جامعه‌ با زبان‌ پژوهش‌ علمي‌ دانشگاهي، علاوه‌ بر بررسي‌ جنبه‌هاي‌ آئيني‌ و كلامي‌ موضوع، بحث‌ كنند و اثرات‌ تاريخي، جامعه‌ شناسانه، روانشناسانه‌ و ساير عوامل‌ مرتبط‌ با آن‌ را بررسي‌ نمايند؟ آيا اعمال‌ روش‌ علمي‌ اثر منفي‌ در انديشه‌ مسلمانان‌ كه‌ در مباحثات‌ مذهبي‌ با زبان‌ جزمي‌ تشكيك‌ناپذير با آنها سخن‌ گفته‌ مي‌شود ندارد؟

در دهه‌هاي‌ گذشته، و به‌ ويژه‌ پس‌ از پيروزي‌ انقلاب‌ اسلامي‌ ايران‌ در سال‌ 1357 هجري‌ شمسي‌ (1979 ميلادي) به‌ تدريج‌ علاقه‌اي‌ در ميان‌ جوانان‌ مسلمانان‌ معتقد به‌ وجود آمده‌ تا در دانشگاههاي‌ غربي‌ مطالعات‌ مذهبي‌ را دنبال‌ كنند تا آنكه‌ نه‌ تنها به‌ مطالعه‌ نقش‌هاي‌ جامعه‌ شناسانه‌ و روانشناسانه‌ در مذهب‌ خود در فضاي‌ مادي‌ غربي‌ بپردازند، بلكه‌ مذهب‌ خود را به‌ طور كلي‌ به‌ صورت‌ علمي‌ مطالعه‌ نمايند. با اطمينان‌ مي‌توان‌ گفت‌ مطالعات‌ مذهبي‌ در دانشگاههاي‌ غربي‌ وارد مرحله‌ جديد شده‌ است. شاهد بر اين‌ مدعا آن‌ است‌ كه‌ بي‌شباهت‌ به‌ وضعيت‌ دو سه‌ دهه‌ گذشته‌ كه‌ مطالعات‌ مذهبي‌ در دانشگاهها را افرادي‌ انجام‌ مي‌دادند كه‌ حداقل‌ در ظاهر تنها از نظر مذهبي‌ به‌ سنتي‌ كه‌ مطالعه‌ كرده‌ و آموخته‌ بودند وابستگي‌ داشتند، اكنون‌ تعداد عالمان‌ معتقد مذهبي‌ در اين‌ جوامع‌ رو به‌ فزوني‌ نهاده‌ است. در عصر <پس‌ از عصر مدرن>، كه‌ اين‌ دهه‌ها شاهد آن‌ هستيم، هيچ‌ گونه‌ كاستي‌ در تكريم‌ فكري‌ مذهبي‌ در بين‌ دانشمندان‌ وجود ندارد. در حقيقت، تلاشهاي‌ علمي‌ به‌ بسط‌ يك‌ روش‌شناسي‌ خاص‌ متمركز شده‌ تا به‌ مذهب‌ مورد بررسي‌ اجازه‌ دهد از منابع‌ خود هوشمندانه‌ سخن‌ گويد و از منظر <خودي> (فرد معتقد بدان) بدان‌ بنگرد.

به‌ علاوه، در حالي‌ كه‌ حدود چهار دهه‌ پيش‌ اسلام‌ را در دانشگاههاي‌ غربي‌ عمدتاً اساتيدي‌ تدريس‌ مي‌كردند كه‌ پيشينه‌ يهودي‌ يا مسيحي‌گري‌ داشتند، رشدي‌ تدريجي‌ را در تعداد دانشمندان‌ مسلمان‌ با مدارك‌ دكتري‌ داشته‌ايم، كه‌ اكنون‌ به‌ تدريس‌ و تحقيق‌ اين‌ زمينه‌ جديد در متن‌ مطالعات‌ مذهبي‌ مشغولند. قطعاً بايد اذعان‌ داشت‌ كه‌ در بين‌ عالمان‌ مسلمان‌ در دانشگاههاي‌ غربي‌ از لحاظ‌ توانايي‌ فكري‌ و استعداد تفاوتهايي‌ وجود دارد. برخي‌ از آنها اين‌ مطالعات‌ را از نقطه‌ برتري‌ جهت‌ يابي‌ مذهبي‌ مطالعه‌ مي‌كنند و با تبحّر كافي‌ در منابع‌ روايي‌ (حديثي) وارد مي‌شوند و به‌ تحقيق‌ مي‌پردازند، در حالي‌ كه‌ برخي‌ ديگر از روش‌ مادي‌ مشابه‌ دانشمندان‌ يهودي‌ و مسيحي‌ در بررسي‌ اسلام‌ تبعيت‌ مي‌نمايند.

مسلماً، جامعه‌ اسلامي‌ تمام‌ اين‌ سؤ‌الات‌ را در رابطه‌ با نوع‌ قبلي‌ عالِم‌ مسلمان، يك‌ دانشمند معتقد مسلمان‌ با ديدگاه‌ دانشگاهي‌ مطرح‌ مي‌سازد. اين‌ عالم‌ مسلمان‌ متعهد است‌ كه‌ در جامعه‌ مسلمان‌ غرب‌ اثر چشمگيري‌ بر جاي‌ مي‌گذارد، و همين‌ تعهد فعال‌ است‌ كه‌ باعث‌ ايجاد تنش‌ در جامعه‌ شده‌ است.

اين‌ تنش‌ بسيار زياد در پي‌ مباحثات‌ مذهبي‌ نتيجه‌ شده‌ است‌ كه‌ در رابطه‌ با موضوعات‌ مربوط‌ به‌ مذهب‌ پيش‌ مي‌آيد. يك‌ عالم‌ متبحر مسلمان‌ دانشگاهي‌ همزمان‌ در دو سطح‌ مراوده‌ مشغول‌ است: سطحي‌ كه‌ در آن‌ موضوعات‌ ديني‌ را به‌ عنوان‌ يك‌ نفر <خودي> مورد خطاب‌ قرار مي‌دهد و سطحي‌ كه‌ در آن‌ به‌ صورت‌ <غير خودي> اعتقادات‌ را ارزشيابي‌ نموده‌ و از مسير رنج‌ آور خود بازتابي‌ دفاع‌ مي‌كند. اين‌ نكته‌ بديهي‌ را بايد در ذهن‌ داشت‌ كه‌ يك‌ دانشمند لزوماً توليد نظامي‌ تربيتي‌ است‌ كه‌ در آن‌ تحصيل‌ كرده‌ است.

در نتيجه، دو سطح‌ مراوده‌اي‌ كه‌ يك‌ عالم‌ اسلامي‌ دست‌ پرورده‌ دانشگاه‌ از آن‌ بهره‌برداري‌ كرده‌ پيامد اجتناب‌ناپذير برنامه‌ مطالعات‌ مذهبي‌ مدرن‌ است. پيش‌ از آنكه‌ هرگونه‌ نتيجه‌اي‌ درباره‌ انشعاب‌ دوگانه‌ <خودي‌ / غيرخودي> بگيريم‌ و اثرات‌ سازنده‌ و سوء آن‌ را در زمينه‌ نيازهاي‌ مذهبي‌ جامعه‌ مسلمان‌ (يا هر جاي‌ ديگري‌ كه‌ تحت‌ تأ‌ثير تحصيلات‌ مدرن‌ مادي‌ قرار دارد) بررسي‌ نماييم، شايسته‌ است‌ تا اين‌ مؤ‌لفه‌ فكري‌ را مورد ارزشيابي‌ مناسب‌ قرار دهيم.

در برخي‌ از آكادمي‌هاي‌ غربي‌ پيشرفت‌ جديدي‌ در مورد اهميت‌ پرورش‌ مسلمانان‌ در زمينه‌ برنامه‌ مطالعات‌ مذهبي‌ به‌ منظور ايجاد ارتباط‌ مؤ‌ثر با استفاده‌ از سياق‌ مباحثاتي‌ كه‌ در بين‌ انديشمندان‌ غالب‌ است‌ صورت‌ گرفته‌ و مشخص‌ شده‌ است. اين‌ پيشرفت‌ ملاحظه‌ مهمي‌ را درباره‌ آموزش‌ اسلام‌ مطرح‌ ساخته‌ است: چه‌ كسي‌ شايسته‌تر است‌ تا مستمعين‌ غربي‌ را درباره‌ محتواي‌ اسلام‌ آگاهي‌ بخشد و آموزش‌ دهد؟ گرچه، هنوز هم‌ در بعضي‌ از دانشگاههاي‌ مهم‌ آمريكا مانند هاروارد و پرينستون، روش‌ <مستشرقين> در مطالعات‌ اسلامي‌ و تمدن‌ آن‌ دنبال‌ مي‌شود، اما در سياست‌ آموزشي‌ برخي‌ از دانشگاهها تغييراتي‌ به‌ وجود آمده‌ كه‌ به‌ نظر مي‌رسد اجماعي‌ صورت‌ گيرد تا همانند مطالعات‌ يهودي‌ كه‌ اغلب‌ منحصراً توسط‌ يهوديان‌ تدريس‌ مي‌شود مطالعات‌ اسلامي‌ هم‌ ترجيحاً توسط‌ مسلمانان‌ كاملاً متبحر در دين‌ خود و روشهاي‌ تحقيق‌ غربي‌ در مطالعات‌ مذهبي‌ انجام‌ گيرد. اين‌ شرط‌ اخير، يعني‌ آمادگي‌ فكري‌ براي‌ بررسي‌ سنت‌ ديني‌ خود به‌ صورت‌ بيطرفانه‌ و با حساسيت‌ را مي‌توان‌ به‌ عنوان‌ مهمترين‌ جنبه‌ چالشي‌ در پرورش‌ علمي‌ معتقدان‌ از هر سنت‌ مذهبي‌ در نظر گرفت.

براي‌ يك‌ دانشجوي‌ مسلمان‌ معتقد كسب‌ تبحّر در روش‌شناسي‌ غربي‌ حتي‌ بيشتر مورد مطالبه‌ بوده‌ و وظيفه‌اي‌ جدي‌ به‌ شمار مي‌آيد چرا كه‌ موضع‌ پيش‌داوري‌ و قضاوت‌هاي‌ كليشه‌اي‌ غربي‌ درباره‌ اسلام‌ و مسلمانان‌ از ديرباز وجود داشته‌ و در روشهاي‌ غربيان‌ در مطالعه‌ اسلام‌ نهادينه‌ شده‌ است.

از اين‌ رو، اين‌ حرف‌ حساب‌ را بايد تشخيص‌ داد كه‌ شخص‌ <خودي> كه‌ خود از سنت‌ مذهبي‌ خويش‌ آگاهي‌ عميق‌ دارد از غير متخصص‌ <غيرخودي> كه‌ به‌ القائات‌ فكري‌ ديگران‌ وابسته‌ است‌ بهتر مي‌تواند ديدگاه‌ مذهبي‌ و دور نماي‌ آن‌ را فراهم‌ آورد. در عين‌ حال، اين‌ تباين‌ در حالتي‌ خودي‌ - غيرخودي‌ در يك‌ ساختار فكري‌ به‌ وجود مي‌آيد تا دو سطح‌ مباحثه‌ را بفهمد و نشانگر آن‌ است‌ كه‌ در مطالعه‌ اسلام‌ دو نوع‌ روش‌ وجود دارد. مباحثه‌ علمي‌ مدرن‌ درباره‌ دين‌ زبان‌ خاص‌ خود را از برداشت‌ مادي‌ دين‌ مي‌گيرد و تا حدودي‌ به‌ ابهام‌ موجود در تمايز اساسي‌ بين‌ خودي‌ و غيرخودي‌ كه‌ با روش‌ خود به‌ ارزش‌ گذاري‌ شيوه‌ ديني‌ مي‌پردازند منجر مي‌گردد. علاوه‌ بر آن، عرفي‌ سازي‌ و نگرش‌ غير معنوي‌ به‌ مذهب‌ به‌ عنوان‌ مؤ‌لفه‌اي‌ مهم‌ در مطالعات‌ دانشگاهي‌ مذاهب‌ در غرب‌ مسلط‌ شده‌ تا دور نماي‌ معتقدان‌ را بگيرد. در نتيجه، يك‌ فارغ‌ التحصيل‌ برنامه‌ مطالعات‌ مذهبي‌ بايد تعهد ديني‌ خود را ابراز دارد و از طرف‌ ديگر با پرورش‌ علمي‌ به‌ صورت‌ غيرخودي‌ مسئول‌ است‌ تا نوع‌ جديدي‌ از مباحثات‌ ديني‌ را در ميان‌ معتقدان‌ معرفي‌ نمايد تا واقعاً تمايز <خودي‌ / غيرخودي> را در نقش‌ خود به‌ عنوان‌ عالم‌ معتقد فرو ريزد. بي‌ ترديد، اين‌ نوع‌ مباحثه‌ جديد اسلامي‌ منبع‌ تعارض‌ در جامعه‌ است‌ كه‌ تا كنون‌ تنها به‌ يك‌ نوع‌ مباحثه‌ مذهبي‌ <خودي> (يعني‌ تنها به‌ زبان‌ خاص‌ معتقدان) خو گرفته‌ است. اين‌ نوع‌ مباحثه‌ خودي‌ در حوزه‌هاي‌ علمي‌ اسلامي‌ ريشه‌اي‌ عميق‌ دارد و دانش‌ آموختگان‌ اين‌ حوزه‌ها تا عصر حاضر هم‌ موقعيت‌ حساسي‌ را در هدايت‌ تربيت‌ مذهبي‌ جامعه‌ داشته‌اند.

برخورد دانشگاهي‌ با اسلام‌ به‌ صورت‌ يك‌ دين‌ قطعاً با شيوه‌ مرسوم‌ كه‌ در مدارس‌ و حوزه‌هاي‌ علميه‌ ترويج‌ و تدريس‌ مي‌گردد متفاوت‌ است. طرح‌ ريزي‌ و بناي‌ مدارس‌ علميه‌ هم‌ از جهت‌ محتوا و هم‌ روش‌ بدين‌ منظور انجام‌ گرفته‌ تا ديدگاههاي‌ مذهبي‌ را براي‌ جامعه‌ معتقدان‌ به‌ صورت‌ اعتقادات‌ رسمي‌ از طريق‌ گفتار و نوشتار فراهم‌ سازد و از آنها دفاع‌ كند و به‌ نشر آن‌ بپردازد. موضوعات‌ عمده‌اي‌ كه‌ در حوزه‌هاي‌ علميه‌ و مدارس‌ ديني‌ تدريس‌ مي‌شوند، اعم‌ از فقه‌ و اصول‌ فقه، كلام‌ يا اصول‌ دين‌ و تفسير قرآن‌ همه‌ دلالت‌ بر روش‌ سنتي‌ مطالعه‌ منابع‌ ديني‌ دارد و اين‌ منابع‌ به‌ صورت‌ عصاره‌ جاودان‌ دين‌ مورد بحث‌ قرار گرفته‌ و از آن‌ دفاع‌ مي‌شود. آنچه‌ در تحصيلات‌ حوزوي‌ جايش‌ خالي‌ است‌ مطالعه‌ تاريخ‌ به‌ طور عام‌ و تاريخ‌ علم‌ و تاريخ‌ فقه‌ و تاريخ‌ كلام‌ به‌ طور خاص‌ است. نبود اين‌ موضوعات‌ در برنامه‌ درسي‌ طلاب‌ علوم‌ ديني‌ مستقيماً به‌ روش‌ تحقيق‌ در منابع‌ اوليه‌ بر مي‌گردد. در آن‌ براي‌ دفاع‌ از يك‌ موضع‌ كلامي‌ يا فقهي‌ اين‌ سؤ‌ال‌ مطرح‌ مي‌شود كه‌ اين‌ منبع‌ خاص‌ در چه‌ زمان‌ نگارش‌ يافته‌ و آيا جنبه‌ دست‌ دوم‌ دارد يا خير تا آنكه‌ چگونه‌ منبع‌ مطالعه‌ تهيه‌ شده‌ است.

به‌ عبارت‌ ديگر، جنبه‌ كليدي‌ برنامه‌ مطالعات‌ مذهبي‌ دانشگاهي‌ به‌ تهيه‌ چارچوب‌هاي‌ مآخذ تاريخي، جامعه‌شناسي، مردم‌شناسي‌ و ديگر چارچوب‌هاي‌ مرجع‌ در بررسي‌ يك‌ منبع‌ مي‌پردازد و اينگونه‌ بررسي‌ در پرورش‌ يك‌ عالم و مبلغ‌ مذهبي‌ در حوزه‌هاي‌ علميه‌ بي‌اهميت‌ تلقي‌ مي‌شود كه‌ وظيفه‌ اصلي‌ خود را ترويج‌ ايمان‌ قوي‌ غيرقابل‌ تشكيك‌ در جامعه‌ مي‌دانند.

در نتيجه، جامعه‌ مسلمان‌ كه‌ تعاليم‌ مذهبي‌ خود را از دانش‌ آموختگان‌ مدارس‌ حوزوي‌ مي‌گيرند تنها به‌ يك‌ نوع‌ مباحثه‌ مذهبي‌ خو گرفته‌اند تا گوش‌ دهند و بخوانند و اين‌ نوع‌ مباحثه‌ از ارزيابي‌ بروني‌ مباحث‌ تاريخي، جامعه‌شناسي‌ و روانشناسي‌ تهي‌ است. از نظر تاريخي، اين‌ مراكز سنتي‌ مهمترين‌ منبع‌ مباحثات مذهبي‌ اسلامي‌ در بين‌ مسلمانان‌ بوده‌اند. در صحنه‌ معاصر مسلمانان‌ در اطراف‌ و اكناف‌ جهان‌ يك‌ نياز فوري‌ وجود دارد تا نسل‌ جديد مسلمانان‌ را با زبان‌ ويژه‌ مراوده‌ آشنا و ارتباط‌ را ايجاد كند و شيوه‌هايي‌ خودي‌ و غيرخودي‌ را تركيب‌ نمايد و يك‌ مباحثه‌ مذهبي‌ را تكامل‌ بخشد تا بتواند به‌ چالش‌هاي‌ تحصيلات‌ جديد در سطح‌ جهاني‌ پاسخ‌ دهد و حقيقت‌ و جاودانگي‌ و جهاني‌ بودن‌ مكتب‌ حياتبخش‌ اهل‌بيت(ع) را در مجامع‌ دانشگاهي‌ مطرح‌ سازد.

برخي‌ از بخش‌هاي‌ مطالعات‌ مذهبي‌ در دانشگاههاي‌ غربي‌ كوشيده‌اند تا در عصر بعد از عصر مدرن‌ شيوه‌اي‌ را در مطالعات‌ مذهبي‌ بسط‌ دهند كه‌ در آن‌ برخورد <خودي‌ / غير خودي> را در مطالعه‌ يك‌ سنت‌ مذهبي‌ تركيب‌ كند و به‌ صورت‌ گامي‌ مهم‌ به‌ برداشت‌ اعتمادپذير فكري‌ از پديده‌ مذهبي‌ بيانجامد. مطمئناً، پژوهشگري‌ كه‌ به‌ مطالعه‌ يك‌ نظام‌ اعتقادي‌ مي‌پردازد بي‌آنكه‌ خود از منظر <خودي>، حتي‌ در خيال، آن‌ مكتب‌ خاص‌ را مطالعه‌ كند نمي‌تواند نسبت‌ بدان‌ منصفانه‌ داوري‌ كند. در عين‌ حال‌ و در همان‌ حال‌ هم‌ در بررسي‌ متون‌ و تاريخ‌ آن‌ سنت‌ ديني‌ بايد نقش‌ مشاهده‌گر بروني‌ جدا شده‌ از آن‌ را به‌ عنوان‌ <غيرخودي> ايفا نمايد.

از اين‌ رو، يك‌ فارغ‌ التحصيل‌ مسلمان‌ از چنين‌ برنامه‌ آموزشي‌ مي‌تواند به‌ هر دو زبان‌ خاص‌ مذهبي‌ و دانشگاهي‌ تكلم‌ كند و در هر دو روش‌ كار آزموده‌ مي‌گردد و قادر خواهد بود تا با دو گروه‌ متفاوت‌ علاقه‌مند به‌ دين‌ با دلائل‌ مختلف‌ سخن‌ گويد و آنان‌ را از حقايق‌ دين‌ آگاه‌ سازد و مسير وحدت‌ حوزه‌ و دانشگاه‌ را هموار سازد.

چالش‌هاي‌ اصلاحي‌ كه‌ مسلمانان‌ در سراسر جهان‌ با آن‌ مواجه‌اند، بدون‌ هيچ‌ ترديدي‌ فشار عظيمي‌ بر رهبران‌ ديني‌ وارد مي‌آورد تا ائتلافي‌ از علماي‌ مسلمان‌ تحصيلكرده‌ متجدد و متبحر در بررسي‌ منابع‌ اصلي‌ مذهبي، كه‌ توانايي‌ دارند همزمان‌ با معتقدان‌ به‌ دين‌ و در مقياس‌ وسيع‌ با جهان‌ مراوده‌ و ارتباط‌ برقرار نمايند، به‌ وجود آورند. در حقيقت، با اعمال‌ سياست‌ تشويق، تعدادي‌ از علماي‌ دين‌ باور مسلمان‌ مباحثات‌ دو سطحي‌ حوزوي‌ دانشگاهي‌ را به‌ كار گرفته‌اند بدون‌ آنكه‌ اعتقادات‌ راستين‌ را كنار گذارند و تعهد ديني‌ را به‌ بوته‌ فراموشي‌ بسپارند و پيش‌ نياز آن‌ آگاهي‌ و كارآزمودگي‌ در روشهاي‌ تحقيق‌ دانشگاهي‌ بوده‌ است. با وجود اين، بايد به‌ اين‌ نكته‌ توجه‌ داشت‌ كه‌ تعداد اين‌ گونه‌ افراد بسيار اندك‌ است. برخي‌ از علماي‌ متقي‌ مسلمان‌ به‌ هيچ‌ عنوان‌ مايل‌ نيستند تا با حمايت‌ از ايجاد ارتباط‌ و مراوده‌ قوي‌ دين‌ باوران‌ عالم‌ با جهان‌ در بند ماديت‌ مخاطره‌ كنند، چرا كه‌ آنان‌ را در درك‌ مباحثات‌ اسلامي‌ مدرن‌ خودي‌ - غيرخودي‌ ناتوان‌ مي‌يابند.

به‌ علاوه، جامعه‌ مسلمان‌ غرب، عمدتاً از نسل‌ اول‌ مهاجراني‌ تشكيل‌ شد، كه‌ مي‌كوشند هويت‌ قومي‌ مذهبي‌ خود را تعريف‌ كرده‌ و مشخص‌ سازند. به‌ نظر مي‌رسد در جهان‌ اجتماعي‌ متجدد آنان‌ كمترين‌ آمادگي‌ فكري‌ را داشته‌ باشند تا از دوره‌ انتقالي‌ مباحثات‌ مذهبي‌ به‌ زبان‌ جهاني‌تر جامعه‌ چند صدائي‌ گذر كنند. طبيعتاً، در اين‌ وضعيت‌ ناامن، براي‌ افراد مسلمان‌ ممكن‌ نيست‌ تا خود را سرگرم‌ چيزي‌ هر چند مثبت‌ كه‌ هويت‌ متمايز آنها را تهديد مي‌كند، بنمايد، به‌ ويژه‌ آنكه‌ جامعه‌ معتقدان‌ را بايد هدايت‌ كنند و ايمان‌ آنها را نگه‌ دارند.

بسط‌ زبان‌ <خودي‌ / غيرخودي> در مباحثات‌ مذهبي‌ هم‌ از يكسو نياز برنامه‌ دانشگاهي‌ را تأ‌مين‌ مي‌كند و سهم‌ مثبتي‌ در بناسازي‌ پل‌هاي‌ ارتباطي‌ در جوامع‌ دين‌ باوران‌ و هم‌ در هر جامعه‌ ديگر و نيز با ساير افراد در دنياي‌ چندصدايي‌ حاضر دارد و از طرف‌ ديگر، در حقيقت‌ وظيفه‌اي‌ فوري‌ و نيازي‌ ضروري‌ است‌ كه‌ رهبران‌ ديني‌ جامعه‌ اسلامي‌ بايد بدان‌ توجه‌ كنند. گرچه‌ چنين‌ نيازي‌ در جهان‌ احساس‌ مي‌شود، اما اهميت‌ آن‌ براي‌ جوامع‌ مسلمان‌ غربي‌ از اهميت‌ جدي‌ و حساسي‌ برخوردار است.

براي‌ نخستين‌ بار در تاريخ‌ مسلمانان‌ به‌ صورت‌ اقليتي‌ تحمل‌ شده‌ در غرب‌ با بسط‌ يك‌ زبان‌ دانشگاهي‌ مذهبي‌ مواجه‌ شده‌اند كه‌ مي‌تواند موعد گفتمان‌ با ديگر جوامع‌ مذهبي‌ را به‌ همان‌ اندازه‌ كه‌ در جامعه‌ خودشان‌ مطرح‌ است‌ به‌ وجود آورد و اين‌ فرصت‌ طلائي‌ را به‌ هيچ‌ روي‌ نبايد از دست‌ داد.

مباحثه‌ خودي‌ - غير خودي‌ در قرآن‌

از نظر تاريخي‌ و با توجه‌ به‌ شرايط‌ سياسي‌ و اجتماعي‌ و وضعيت‌ اقليت - اكثريت‌ كه‌ تحت‌ آن‌ مسلمانان‌ امور خود را سامان‌ مي‌بخشيدند ضرورت‌ داشت‌ تا دو سطح‌ از مباحثه‌ را به‌ دلائل‌ كاربردي‌ بسط‌ دهند: سطحي‌ كه‌ به‌ تدريج‌ تكامل‌ يابد و هويت‌ انحصاري‌ مذهبي‌ را در جامعه‌ <معتقدان> استحكام‌ بخشد و با آن‌ مراوده‌ كند و سطح‌ ديگري‌ كه‌ از ارتباط‌ اخلاقي‌ و معنوي‌ جهاني‌ حمايت‌ كند و با جهان‌ در مقياس‌ بزرگ‌ ارتباط‌ برقرار سازد. سطح‌ مراوده‌ جهاني‌ در مقياس‌ وسيعي‌ تكامل‌ تدريجي‌ يافت‌ زيرا در جامعه‌ افرادي‌ بودند كه‌ طالب‌ رستگاري‌ خاص‌ موجود نبوده‌ و با آن‌ وجه‌ مشتركي‌ نداشتند. به‌ علاوه، در وضعيتي‌ كه‌ جامعه‌ اسلامي‌ در اقليت‌ بود (مانند مكه‌ در سالهاي‌ اول‌ ظهور اسلام) مباحثه‌ معنوي‌ و اخلاقي‌ جهاني‌ زبان‌ ويژه‌اي‌ را به‌ وجود آورد تا با تأ‌كيد بر هدف‌ معنوي‌ و اخلاقي‌ مشترك‌ انساني‌ مسير تسامح‌ و تعاون‌ را جويا شود.

اما در موقعيتي‌ كه‌ جامعه‌ اسلامي‌ نظم‌ عمومي‌ خود را در دست‌ داشت‌ و سازمان‌ اجتماعي‌ و سياسي‌ خود را بر مبناي‌ اخلاق‌ و قانون‌ مذهبي‌ هدايت‌ نموده‌ و اداره‌ مي‌كرد (مانند مدينه‌ و در دوره‌هاي‌ بعدي‌ تاريخ‌ اسلام)، امت‌ اسلامي‌ نياز فوري‌ بر تأ‌كيد بر مباحثه‌ جهاني‌ احساس‌ نمي‌كرد؛ زيرا تنها يك‌ سطح‌ مباحثه‌ اعم‌ از براي‌ معتقدان‌ يا ساير افراد وجود داشت‌ و آن‌ هم‌ مباحثه‌ در اعتقادات‌ ديني‌ حاكم‌ بود. در عين‌ حال، از نظر تاريخي، به‌ منظور آنكه‌ با جهان‌ خارج‌ مراوده‌ برقرار شود، اسلام‌ به‌ صورت‌ ديني‌ توانمند كه‌ در آن‌ بين‌ شخص‌ و عالم‌ رابطه‌ فيمابيني‌ و تعاملي‌ وجود دارد مي‌بايست‌ يك‌ زبان‌ جهاني‌ را بر مبناي‌ ارزشهاي‌ اخلاقي‌ مستقل‌ مانند عدالت، معروف‌ و غيره‌ داشته‌ باشد. مسلماً، اسلام‌ در مقايسه‌ با ديگر اديان‌ جهاني، مثالي‌ مرئي‌ و عالي‌ از ديني‌ است‌ كه‌ با بسط‌ ابزار فكري‌ در جهت‌ مراوده‌ و ايجاد ارتباطات‌ در تعاليم‌ خود بر زبان‌ ويژه‌ <خودي‌ - غيرخودي> كار زيادي‌ كرده‌ تا از اهداف‌ مشترك‌ انساني‌ حمايت‌ كند. در واقع، متوني‌ كه‌ توسط‌ علماي‌ والا مرتبه‌ معتقد و متقي‌ در اسلام‌ تهيه‌ شده‌ دلائل‌ كافي‌ را در حمايت‌ از نظريه‌ اين‌ دو نوع‌ مباحثه‌ فراهم‌ مي‌آورند. مباحثاتي‌ كه‌ هميشه‌ در اسلام‌ در كنار هم‌ و به‌ مكاتب‌ مختلف‌ فكري‌ هم‌ در اسلام‌ و هم‌ غير آن‌ اجازه‌ داده‌ است‌ تا با يكديگر در موضوعات‌ مشترك‌ مورد علاقه‌ تبادل‌ فكري‌ داشته‌ باشند بي‌آنكه‌ تفاوتهاي‌ فكري‌ يا مذهبي‌ خاص‌ خود را كنار گذارند.

مقدمتاً، قرآن‌ معيارهاي‌ اخلاقي‌ جهاني‌ را به‌ رسميت‌ مي‌شناسد حتي‌ وقتي‌ كه‌ هر كس‌ مسير خاص‌ مذهبي‌ خود را مي‌پيمايد، معيارهايي‌ كه‌ همه‌ انسانها با آن‌ در تماس‌اند. به‌ علاوه‌ اين‌ ارزشهاي‌ عيني‌ جهاني‌ در <روح‌ انساني> تثبيت‌ گرديده‌ و در شكل‌ يك‌ طبيعت‌ كه‌ مذاهب‌ مختلف‌ و جوامع‌ ديني‌ گوناگون‌ را تعالي‌ مي‌بخشد ديرينگي‌ يافته‌ است‌ (قرآن، سوره‌ 8، آيه‌ 91). قرآن‌ كريم‌ در يكي‌ از آيات‌ به‌ غايت‌ مهم، انسان‌ را اندرز مي‌دهد تا در كار نيك‌ قدم‌ بر دارد (قرآن، سوره‌ 5، آيه‌ 48)

<و ما اين‌ كتاب‌ (قرآن‌ عظيم‌ را) به‌ حق‌ بر تو فرستاديم‌ كه‌ تصديق‌ به‌ درستي‌ و راستي‌ همه‌ كتب‌ كه‌ در برابر اوست‌ نموده‌ و بر حقيقت‌ كتب‌ آسماني‌ پيشين‌ احاطه‌ دارد پس‌ حكم‌ كن‌ ميان‌ آنها به‌ آنچه‌ خدا فرستاد و در اثر پيروي‌ از خواهش‌هاي‌ ايشان‌ حكم‌ حقي‌ كه‌ به‌ تو نازل‌ آمده‌ وامگذار ما بر هر قومي‌ شريعت‌ و طريقه‌اي‌ مقرر داشتيم‌ و اگر خدا مي‌خواست‌ همه‌ را يك‌ امت‌ مي‌گردانيد وليكن‌ اين‌ نكرد تا شما را در آنچه‌ به‌ شما داده‌ بيازمايد پس‌ به‌ كارهاي‌ نيك‌ سبقت‌ گيريد كه‌ بازگشت‌ همه‌ شما به‌ سوي‌ خداست‌ و در آنچه‌ اختلاف‌ مي‌نمائيد شما را به‌ جزاي‌ آن‌ آگاه‌ خواهد ساخت>.

اين‌ فرض‌ كه‌ همه‌ انسانها نيازمندي‌ معنوي‌ و اخلاقي‌ اساسي‌ معيني، بدون‌ توجه‌ به‌ تفاوتهاي‌ موجود در اعتقادات‌ مذهبي‌ ايشان‌ را دارند نياز به‌ دو سطح‌ مباحثه‌ را در بين‌ جامعه‌ مسلمان‌ به‌ وجود مي‌آورد: در يك‌ سطح‌ مباحثه‌ در سطح‌ جهاني‌ به‌ رهيافت‌هايي‌ براي‌ فعل‌ و انفعال‌ نياز است‌ تا تعاون‌ بين‌ جامعه‌ مسلمان‌ و جهان‌ اجتماعي‌ غير مسلمان‌ را در سطح‌ وسيع‌تر به‌ وجود آورد و در سطح‌ ديگر مباحثه‌اي‌ را در جامعه‌ معتقدان‌ و درون‌ اعضاء آن‌ به‌ صورت‌ فعل‌ و انفعالي‌ مي‌طلبد.

از نقطه‌ نظر تاريخي‌ اسلام‌ به‌ صورت‌ جزئي‌ از تمدن‌ فراملي‌ فرافرهنگ‌ خود <زبان‌ جهاني> مراوده‌ انساني‌ را بسط‌ داد. نمود انتخابي‌ تاريخ‌ بر هدف‌ مشترك‌ انسان‌ تأ‌كيد دارد. هدف‌ خلقت‌ عبوديت‌ ذات‌ الهي‌ است‌ كه‌ خلقت‌ نظم‌ عمومي‌ را لازم‌ مي‌شمرد و هماهنگي‌ و عدالت‌ را باز مي‌تاباند.

بر اين‌ اساس، تاريخ‌ مقدس‌ اسلامي‌ با خلقت‌ نخستين‌ انسان، حضرت‌ آدم(ع)، آغاز مي‌شود و او اولين‌ مسلمان‌ است، كه‌ خود را تسليم‌ خدا كرده‌ است. هم‌ چنين، حضرت‌ آدم(ع)، آغاز حماسه‌ انسان‌ را به‌ سوي‌ ايجاد جامعه‌اي‌ آرماني، كه‌ فرمان‌ الهي‌ نبوت‌ را براي‌ او به‌ ارمغان‌ مي‌آورد، نشانگر است. پس‌ از او، تاريخ‌ مقدس‌ اسلامي‌ از قصص‌ مقدس‌ انبياء گذشته‌ به‌ وجود آمده، و تلاش‌ آنان‌ را به‌ عنوان‌ سخنگويان‌ خداي‌ بزرگ‌ كه‌ براي‌ هدايت‌ جوامع‌ مختلف‌ فرستاده‌ شده‌اند بازگو مي‌كند تا به‌ حالات‌ اخلاقي‌ و معنوي‌ آنها پاسخ‌ دهند در آخر، اين‌ قصص‌ مقدس‌ وجود مبارك‌ پيامبر بزرگ‌ اسلام‌ حضرت‌ محمد(ص) را معرفي‌ مي‌كند.

در عين‌ حال، بي‌ شباهت‌ به‌ مسيحيت، كه‌ جهان‌ را به‌ ماديت‌ و معنويت‌ تقسيم‌ مي‌كند و دو واژه‌ جداگانه‌ را اختراع‌ مي‌نمايد تا دو حوزه‌ مجزّا را در زندگي‌ انساني‌ بررسي‌ كند؛ اسلام، عمدتاً به‌ خاطر ايجاد رابطه‌ بين‌ دنيا و آخرت‌ و مقوله‌ جهاني‌ نظم‌ عمومي‌ اخلاقي‌ حاكم‌ بر دنيا، مباحثه‌ خودي‌ - غيرخودي‌ را در مراودات‌ خود درست‌ مي‌كند. در اسلام‌ تعهد به‌ خدا نه‌ تنها انسان‌ را عضوي‌ از يك‌ قبيله‌ يا طايفه‌ يا شهر مي‌شمرد، بلكه‌ او را در رابطه‌ مستقيم‌ با خداي‌ جاويدان‌ قرار مي‌دهد. كاستن‌ ارزش‌ شخصيت‌ انسان‌ در ساختارهاي‌ موجود اجتماعي‌ كليت‌ بشري‌ را انكار مي‌كند، در حالي‌ كه‌ رابطه‌ محوري‌ خدا - انسان‌ بنياد يك‌ مباحثه‌ كامل‌ را در قرآن‌ بنا مي‌نهد. در عين‌ حال، تنشي‌ ذاتي‌ بين‌ واژه‌هاي‌ عمومي‌ ابداعي‌ مسيحيت‌ (كه‌ به‌ طور كلي‌ در ديدگاه‌ غربيان‌ در مباحثات‌ مذهبي‌ نفوذ دارد) و آنچه‌ اسلام‌ از برداشت‌ بديعش‌ از نظم‌ سياسي‌ - مذهبي‌ دارد موجود است، اين‌ برداشت‌ بديع‌ اسلام‌ را از اين‌ اصل‌ كه‌ همه‌ كساني‌ كه‌ وحي‌ الهي‌ را پذيرفته‌اند به‌ عضويت‌ جامعه‌ اسلامي‌ در مي‌آورد و امت‌ اسلامي‌ را شكل‌ مي‌دهد مي‌فهميم. مي‌توان‌ پي‌ برد، هر دو شكل‌ مباحثه‌ خودي‌ - غيرخودي‌ در اسلام‌ از يك‌ تجربه‌ جديد مذهبي‌ استخراج‌ شده‌ بود و همانگونه‌ كه‌ تاريخ‌ امت‌ اسلامي‌ گواهي‌ مي‌دهد، اين‌ دو اصطلاح‌ تنظيم‌ گرديد تا هم‌ پاسخگوي‌ نياز شرايط‌ <خاص> و هم‌ <عام> انساني‌ باشد.

هم‌ چنانكه‌ جامعه‌ مسلمين‌ وارد عصر مدرن‌ مي‌شود كه‌ در آن‌ جوامع‌ مذهبي‌ <دهكده‌ جهاني> در رويارويي‌ و حتي‌ تفاهم‌ متقابل‌ نزديك‌تر مي‌گردند. زمان‌ آن‌ فرا رسيده‌ است‌ تا علماي‌ مذهبي‌ فهيم‌ منابع‌ اخلاقي‌ و معنوي‌ تاريخ‌ مذهبي‌ خود را باز يابند و به‌ احياء مباحثه‌ دين‌ باوران‌ و دين‌ ناباوران‌ در ميان‌ مردم‌ مذهبي‌ جهان‌ بپردازند. مسائل‌ اخلاقي‌ و اجتماعي‌ كه‌ مردم‌ جهان‌ امروز به‌ صورت‌ عام‌ و مسلمانان‌ به‌ طور خاص‌ با آن‌ مواجه‌اند اين‌ نكته‌ را ضروري‌ مي‌شمرد كه‌ اسلام‌ راه‌ حل‌هاي‌ هوشيارانه‌ را از طريق‌ مباحثات‌ و مناظرات‌ منسجم‌ و روشمند در حوزه‌هاي‌ علميه‌ فراهم‌ آورد. به‌ منظور آنكه‌ نقشي‌ مثبت‌ و بنيادي‌ در ايجاد نظم‌ نوين‌ جهاني‌ فراهم‌ آيد مسلمانان‌ بايد تمام‌ كوشش‌ خود را مصروف‌ تربيت‌ و پرورش‌ رهبران‌ مذهبي‌ در ارتقاء مباحثات‌ <خودي> به‌ زبان‌ خاص‌ <غيرخودي> كنند تا تعاون‌ و همكاري‌ بين‌ گروههاي‌ پراكنده‌ را به‌ وجود آورد بي‌ آنكه‌ منبع‌ بنيادي‌ هويت‌ مذهبي‌ آنها خدشه‌ بيند.

اسلام‌ بر حسب‌ ارزشهاي‌ معنوي‌ و اخلاقي‌ خود سخن‌هاي‌ زيادي‌ دارد تا به‌ جهانيان‌ ارائه‌ دهد. در عين‌ حال، اين‌ مهم‌ را تنها زماني‌ مي‌توان‌ جامه‌ عمل‌ پوشاند كه‌ علماي‌ معتقد مسلمان‌ با نسل‌ جديد تحصيل‌كرده‌ خود و ديگران‌ با زباني‌ كه‌ جبراً يا اختياراً، زبان‌ مباحثه‌ عصر مدرن‌ شد، مراوده‌ داشته‌ و ارتباط‌ برقرار كنند.

نقدهاي‌ مترجم‌

1- اعتقاد به‌ وجود مقدس‌ انسان‌ كامل‌ معصومي‌ كه‌ آخرين‌ وصي‌ پيامبر اكرم‌ اسلام(ص) و از نسل‌ مطهر حضرت‌ سيدالشهداء امام‌ حسين(ع) و همنام‌ رسول‌ خدا و نجات‌ بخش‌ انتهاي‌ تاريخ‌ باشد و حتي‌ اگر از عمر جهان‌ تنها يك‌ روز باقي‌ ماند به‌ امر خدا ظهور نموده‌ و دنيا را از شر ستمكاران‌ رهائي‌ بخشيده‌ و از عدل‌ و داد پر سازد از همان‌ زمان‌ پيامبر(ص) به‌ وضوح‌ در متون‌ روايي‌ و ادبيات‌ حاكم‌ بر جامعه‌ مطرح‌ بوده‌ است. حتي‌ حضرت‌ صديقه‌ طاهره‌ فاطمه‌ زهرا(س) نيز در خطبه‌ معروف‌ خود، خويشتن‌ را با عبارت‌ <انّا منتظرون> از منتظران‌ آن‌ وجود مبارك‌ مي‌دانند و واژه‌ مقدس‌ <انتظار> را در مفهوم‌ فني‌ آن‌ نخستين‌ بار به‌ كار مي‌برند. (رجوع‌ شود به‌ احتجاج‌ شيخ‌ احمدبن‌ علي‌ بن‌ابيطالب‌ طبرسي، ص‌ 61-109، تاريخ‌ ابن‌ اعثم‌ كوفي، ص‌ 441، شرح‌ نهج‌البلاغه‌ ابن‌ ابي‌الحديد معتزلي، ص‌ 154 و بحارالانوار علامه مجلسي، ج‌ 8، ص109).

در همين‌ مفهوم‌ و در تبيين‌ انديشه‌ انتظار و ظهور دولت‌ حقه‌ آل‌ محمد(ص) امام‌ اميرالمؤ‌منين(ع) مي‌فرمايد:

< لَتَعطِفَن الدُّنيا عَلَينا بَعدَ شِماسِها عَطفَ الضروُسِ عَلي‌ وَلَدِها وَتَلا عَقيبَ ذلك‌ و نُريدُ اَن‌ نَمُن عَلَي‌ الذينَ استُضعِفوا في‌ الارضِ ونَجَعلَهُم‌ اَئِمَه`ً و نَجعَلَهُمُ الوارثينَ؛

دنيا پس‌ از تمرّد و چموشي‌ به‌ سوي‌ ما برمي‌گردد همان‌ گونه‌ كه‌ ماده‌ شتر به‌ سوي‌ فرزندش‌ و پس‌ از جمله‌ مزبور اين‌ آيه‌ را تلاوت‌ فرمود: <و ما مي‌خواهيم‌ به‌ آنان‌ كه‌ در روي‌ زمين‌ مستضعف‌ شده‌اند احسان‌ نماييم‌ و آنان‌ را پيشوايان‌ و وارثان‌ روي‌ زمين‌ قرار بدهيم>. (رجوع‌ شود به‌ نهج‌البلاغه‌ فيض‌ الاسلام، حكمت‌ 200 ص‌ 1180 - 1181)

ائمه‌ معصومين(ع) هم‌ هميشه‌ به‌ ترويج‌ اين‌ اعتقاد بنيادي‌ همت‌ گمارده‌اند و حتي‌ آن‌ را در متن‌ زيارت‌ آورده‌اند؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ حضرت‌ امام‌ علي‌ نقي‌ (هادي)(ع)، جد بزرگوار امام‌ عصر(عج) هم‌ در زيارت‌ جامعه‌ كبيره‌ چنين‌ تعليم‌ فرموده‌اند:

<... مُصَدٍّقٌ بِرَجعَتِكُم‌ مُنتَظِرٌ لاِ َمرِكُم مُرتَقِبٌ لِدَولَتِكُم...؛

به‌ رجعت‌ شما (امامان‌ معصوم) تصديق‌ مي‌كنم‌ منتظر حاكميت‌ شما هستم، چشم‌ به‌ راه‌ دولتتان‌ مي‌باشم>.

اين‌ همه‌ و متون‌ بسيار فراوان‌ ديگر حاكي‌ از اصالت‌ اعتقاد به‌ مهدويت‌ از زمان‌ پيامبر اكرم(ص) به‌ بعد بوده‌ است.

لكن‌ نويسنده‌ اين‌ اثر همانگونه‌ كه‌ خود اذعان‌ داشته‌ تاريخ‌ اعتقاد به‌ مهدويت‌ را بررسي‌ مي‌كند و سير تكوين‌ آن‌ را بيان‌ مي‌دارد و نه‌ خود اعتقاد به‌ مهدي(عج). او مي‌كوشد تا اين‌ مطلب‌ را روشن‌ سازد كه‌ علماي‌ پيشرو و هدايتگر دوران‌ آغازين‌ غيبت‌ كبري‌ چگونه‌ با بحران‌ تزلزل‌ اعتقادي‌ عده‌اي‌ از شيعيان‌ در اين‌ امر مهم‌ مواجه‌ شدند و چگونه‌ با تكيه‌ بر عقايد حقه‌ اسلامي‌ درباره‌ مهدي(عج) با درك‌ مردم‌ عصر خود و تأ‌ملات‌ عميق‌ و تفقه‌ موشكافانه‌ اعتقادي‌ به‌ اتقان‌ ايمان‌ مؤ‌منان‌ در اين‌ رابطه‌ و هدايت‌ شكاكان‌ و شيعيان‌ مذبذب‌ پرداختند و به‌ ارائه‌ روشمند متناسب‌ اين‌ آئين‌ پرداخته‌ و آن‌ را در زمان‌ و مكان‌ بسط‌ داده‌ و منقح‌ و مستدل‌ ارائه‌ نمودند و اين‌ بسط‌ تاريخي‌ روشمند داراي‌ تطور و تحول‌ بوده‌ و روند تكاملي‌ داشته‌ است‌ و درك‌ تاريخي‌ اين‌ اعتقاد مقدس‌ بسط‌ و تعميق‌ يافته‌ و الاّ پديده‌ مهدويت‌ حقيقتي‌ است‌ كه‌ همزاد با اسلام‌ بوده‌ و همه‌ معصومين(ع) بر آن‌ تأ‌كيد ورزيده‌ و در واقع‌ خود منتظران‌ وجود مبارك‌ مهدي(عج) بوده‌اند.

2- تمايزات‌ و فضائل‌ و سجاياي‌ شخصي‌ امام‌ علي(ع)، مقامي‌ يكتا و ممتاز را بر ديگر اعضاي‌ خانواده‌ و اصحاب‌ پيامبر، براي‌ آن‌ امام‌ به‌ وجود آورد و گروهي‌ از دوستاني‌ را براي‌ او فراهم‌ ساخت‌ كه‌ خود را با كمال‌ اشتياق‌ و توجه‌ بخصوصي‌ در طول‌ زندگي‌ پيامبر بر او وقف‌ كردند. شايد بخاطر اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ شيعه‌ مدعي‌ وجود تشيع‌ حتي‌ در زمان‌ زندگي‌ پيامبر است.

سعدالاشعري‌ و نوبختي‌ قديمترين‌ اصحاب‌ ملل‌ و نحل، صريحاً بيان‌ مي‌كنند كه‌ تشيع‌ در مفهوم‌ توجه‌ و ستايش‌ خاص‌ از امتيازات‌ و ارزشهاي‌ وجودي‌ امام‌ علي(ع) در زمان‌ زندگي‌ حضرت‌ محمد(ص) ظاهر شده‌ بود (الاشعري، سعدبن‌ عبدالله‌ القمي. كتاب‌ المقالات‌ والفرق، صفحه‌ 15 به‌ تصحيح‌ محمدجواد مشكور، تهران، 1963؛ النوبختي، حسن‌ بن‌ موسي. كتاب‌ فرق‌ الشيعه، صفحه‌ 23، نجف‌ اشرف، 1359). به‌ علاوه‌ واژه‌ شيعه‌ به‌ كرّات‌ در مفهوم‌ فني‌ آن‌ در زمان‌ پيامبر اكرم(ص) و توسط‌ شخص‌ آن‌ حضرت‌ به‌ كار رفته‌ است‌ كه‌ حاكي‌ از اصالت‌ آن‌ و همزادي‌ آن‌ با اسلام‌ محمدي(ص) است. نمونه‌ عالي‌ آن‌ را مي‌توان‌ در حديث‌ طولاني‌ و مفصل‌ كساء به‌ وضوح‌ ديد. اهميت‌ اين‌ حديث‌ و گستردگي‌ و مقبوليت‌ آن‌ در دنياي‌ اسلام‌ به‌ حدي‌ بوده‌ كه‌ حتي‌ بيش‌ از يك‌ قرن‌ و نيم‌ از رويداد واقعه‌ كساء، امام‌ صادق(ع) با مدعيان‌ عضويت‌ در خاندان‌ مقدس‌ پيامبر و عباسيان‌ بيشترين‌ تأ‌كيد خود را بر اين‌ حديث‌ نبوي‌ مي‌گذارند كه‌ در آن‌ معني‌ وسيع‌ آيه‌ قرآني‌ تطهير (قرآن‌ 33/33) راجع‌ به‌ خاندان‌ پيامبر را به‌ امام‌ علي(ع)، حضرت‌ فاطمه(س) و اولادش‌ محدود مي‌كرد2 در بخش‌هاي‌ آخر حديث‌ دوبار عبارت‌ <جمعٌ من‌ شيعتنا> (جمعي‌ از شيعيان‌ ما) از زبان‌ پيامبر(ص) نقل‌ شده‌ و يكبار نيز عبارت‌ <فاز شيعتنا> (شيعيان‌ ما رستگار شدند) از زبان‌ امام‌ علي(ع) روايت‌ شده، كه‌ هماهنگي‌ و انسجام‌ ويژه‌اي‌ را بيان‌ مي‌كند و شيعيان‌ علي(ع)، شيعيان‌ پيامبر(ص) به‌ شمار آمده‌اند. نيز در همين‌ رابطه‌ در دعاي‌ معروف‌ ندبه‌ در خطاب‌ حضرت‌ پيامبر(ص) به‌ حضرت‌ علي(ع) آمده‌ است: <وشيعتك علي‌ منابر من‌ نور> كه‌ واژه‌ شيعه‌ در مفهوم‌ اصطلاحي‌ آن‌ به‌ كار رفته‌ است. واژه‌ شيعه‌ و مؤ‌من‌ مترادفاً در زمان‌ پيامبر(ص) به‌ كار رفته‌ است. براي‌ تفصيل‌ بيشتر به‌ دائره`‌المعارف‌ جاويدان‌ الغدير اثر علامه‌ عبدالحسين‌ اميني، اصل‌ الشيعه‌ و اصولها اثر علامه‌ كاشف‌ الغطاء، شيعه‌ در اسلام‌ اثر علامه‌ سيدمحمدحسين‌ طباطبايي‌ و آثار متعدد ديگر در اين‌ زمينه‌ مراجعه‌ شود. بنابراين، منصفانه‌ آن‌ است‌ كه‌ به‌ وجود اصالت‌ تشيع‌ در زمان‌ پيامبر خدا(ص) اعتراف‌ كنيم‌ و بر اهميت‌ بنيادي‌ آن‌ تأ‌كيد ورزيم.

ادامه دارد

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. الكافي، كتاب‌ العقل‌ و الجهل.

2. كليني، كافي، صص‌ 330 به‌ بعد.